

برگزاری چهارمین کنفرانس بین المللی زنان

چهارمین کنفرانس بین المللی زنان ، شهریورماه درپکن آغازیکارکرد. این کنفرانس که یکی ازبزرگترین گردهم آئی های بین المللی است که به ابتکار سازمان ملل برگزارمیکردد، قراراست درادامه کنفرانس های قبلی به بحث وتبادل نظردرموردپاره ای ازمسائل ومعضلات زنان جهان بپردازد. نتایج کنفرانس سوم راموردارزیابی قراردهدوتصمیماتی دراستای بهبودوضعیت زنان درمقیاس بین المللی اتخاذ نماید.

مستثنی ازتصمیماتی که دراین کنفرانس گرفته خواهدشدوچگونگی اجرای تصمیمات ، اهمیت این کنفرانس که حدودسی هزارتن درجریان برگزاری آن ازسراسرجهان درپکن حضوریافته اند، دراین است که نشان میدهمسئله زن درمقیاس جهانی به چنان مسئله مهم وپراهمیتی تبدیل شده است که تمام دولتهاوسازمانهای بین المللی هم به آن اعتراف میکنند. باین همه ، این بدانمعنایست که چنین کنفرانس هایی میتوانندتغییراتی جدی دروضعیت زنان پدیدآورند، یا حتی تصمیماتی که اتخاذمیکند، ضمانت اجرایی داشته باشند.

این حقیقت راتجربه سه کنفرانس قبلی نشان داده است. برغم اینکه درکنفرانس های پیشین ، تصمیماتی هم درموردبهبودوضعیت زنان وبرابری زن ومرد اتخاذ کردیدودولتهامتهدبه اجرای مصوبات

صفحه ۶

شکاف دردستگاه روحانیت و

سرنوشت حکومت

اوضاع رژیم جمهوری اسلامی به شدت بحرانیست . حکومت ناپایداری که از همان روز اول سرکارآمدنش تا به امروز درپی غلبه بر ناپایداری ودرفکر تثبیت خود بوده است ، اکنون بیش از هروقت دیگری ناپایداری و آسیب پذیرتر شده است . در ظرف این شانزده سال، حکومت اسلامی همه آزمونهای ممکنه خویش را برای گمراهی، انقیاد وسرکوب توده های مردم وبرای ادامه حیات بی ثبات خویش بکار بسته است . جنگ وکشتار براه انداخته است ، کمونیستها ودیگر نیروهای انقلابی وسایر مخالفین را دستگیر وشکنجه نموده وبه حبس وزندان افکنده است . جوخه های مرگ برپا کرده است ، قتل عام براه انداخته ، کارگران ومردم زحمتکش را درخیابانها ، محلات وکارخانه ها از زمین وهوا به گلوله بسته است . اقتصاد دولتی براه انداخته است ، خصوصی سازی کرده است ، برنامه پنجساله اجرا کرده است ، « تعدیل اقتصادی » کرده وسیاست های بانک جهانی را پیش برده است و خلاصه برای مشروع جلوه دادن خود وخصوصا برای به تعویق انکندن لحظه سقوط ونجات خود هرکاری که از دستش برآمده انجام داده است . جمهوری اسلامی همه حرفهای خودش را زده است . اکنون دیگر چنته اش کاملا خالیست ودرحالیکه پروسه سقوط آن شتاب بیشتری بخود گرفته وخطر انفجار مهیب وبنیان کن انقلاب توده ای را بیخ گوش خود احساس نموده ، دیگر کارچندانی هم برای رفع این خطر از دستش ساخته نیست .

لحظه انفجار اما تا بدان حد نزدیک شده است که نه فقط بورژوازی درقدرت ، بلکه همه جناحهای بورژوازی را جهت مهار این انفجار به تکاپو انداخته است که تا دیر نشده وفرصت از کف نرفته است فکری بحال « آینده کشور » بکنند وبرای نجات بساط سرمایه چاره ای بیندیشند. چه ، قهر ودوری ودعوای این جناحها وجه آشتی ونزدیکی شان با یکدیگر تماما بر سر همین مساله اصلی است . درمیان این نزاع

صفحه ۲

از میان « حزب کمونیست کارگری » مرعوب از انقلاب ۷ نشریات

- * **گنبدیگی نظام حاکم وشکست مکرر سیاستهای اقتصادی** صفحه ۴
- * **مصاحبه ای در رابطه با قیام زاپاتیستا** صفحه ۱۶
- * **اخبارو گزارشات کارگری جهان** صفحه ۱۴
- * **یادداشتهای سیاسی** صفحه ۱۶
- * **اطلاعیه سازمان درمورد نقض حقوق پناهجویان در ترکیه** صفحه ۱۳
- * **اطلاعیه های مشترک** صفحه ۱۳
- * **تاریخ مختصر جنبش بین المللی کارگری ۶** صفحه ۱۰

شکاف دردستگاه روحانیت ...

های خانوادگی اما، پدیده ای که در لحظه فعلی از همه برجسته تر نمایان تریه لحاظی جدیدتر است، شکاف و اختلاف دردستگاه روحانیت است. شکافی است که نقطه آغازش اگرچه در بالاست اما در همین نقطه توقف نکرده و تا پانین دستگاه ادامه دارد. شکافیست رویه تعمیق اگر چه دردستگاه روحانیت، اما بازتاب کل تضادهای جاری میان توده زحمتکش مردم از یکسو و دستگاه حاکمه از سوی دیگر است و بالاخره شکافیست که بیش از هر چیز بیانگر موقعیت بغایت متزلزل رژیم و فرارسیدن امواج طوفان انقلاب است.

اختلاف و نزاع بر سر چیست؟ نزاع بر سر اینست که آیا «مردم» میتوانند و این اجازه را دارند که در تعیین «حکومت» نقش «مشارکتی» داشته باشند و یا اینکه آنها صرفاً «بندگانی» هستند که بایستی فرامین «خدا» و «ولایت» نمایند و یا بپذیرند و مجردی و مطیع دستورات و تصمیمات وی باشند؟ نزاع بر سر اینست که آیا روحانیت در همان ابعاد تاکنونی کمانی السابق بایستی در مسائل حکومتی مداخله بکند یا نه؟ بحث در واقع امر بر سر جوهر حکومت اسلامی است. حکومت اسلامی معنای صریح و روشنش مداخله تام و تمام روحانیت در مسائل حکومتی و اساساً حکومت روحانیت و مذهب است و این موضوعی نیست که کسی از حکومتیان آنرا نداند و یا تا کنون متوجه آن نشده باشد. بر سر این موضوع جناحهای حکومتی همگی اتفاق نظر داشته اند اما ویژگی لحظه فعلی آنها بعد از آنکه ۱۶ سال از همین حکومت مذهبی و اسلامی گذشته است، در آن است که از میان همین روحانیون و از میان همان کسانی که خود بساط این حکومت را برپا داشته و برپا نگاهش داشته اند نغمه های دیگری مبنی بر عدم دخالت روحانیون در حکومت ساز میشود. زمره های عدم دخالت روحانیت در مسائل حکومتی اگر چه سابق بر این هم وجود داشته است اما اولاً هیچگاه تا بدین حد آشکار و پررمانه انعکاس بیرونی نیافته است و در شانی هیچگاه بمشابه یک نقطه ستیز دردستگاه حاکمه کانونی نشده است.

امروز اما نزاع بر سر این مساله در حد بسیار وسیعی به روزنامه های رژیم کشانده شده است و گرایشی از روحانیون و پاره ای محافل و عناصر مذهبی، علناً به طرح مساله عدم دخالت روحانیت در حکومت، هم در سطح روزنامه ها و محافل مذهبی و هم در سطح جامعه پرداخته است. طرفداران ولایت مطلقه فقیه چنین گرایشی را به «آمریکا» به «دشمنان» حکومت و «دشمنان اسلام» و یا بایک درجه تخفیف به «دوستان نادان» حکومت منتسب

کرده و آنرا بزرگترین خطر برای «انقلاب اسلامی» به شمار می آورند. آنان صاحبان چنین تفکری را «عده ای از روحانیون منحرف» میدانند و بدینسان آشکارا به شکاف و اختلاف دردستگاه روحانیت اعتراف میکنند. موضوعی که البته با نزدیک تر شدن موعد انتخابات مجلس و ریاست جمهوری حکومت اسلامی با شدت و حدت زیادتری خودنمایی میکند.

بحث عدم دخالت روحانیت در مسائل حکومتی و به بیان دیگر بحث «مشارکت مردم» در «سرنوشت حکومت» بحثی بوده است که طی چند ماهه اخیر اینجا و آنجا و در پاره ای محافل و ابسته به دستگاه حکومتی و بایرون آن جاری بوده است. این بحثها بعد از تصویب قانون جدید انتخابات مجلس که ناظر بر اختیارات مطلق شورای نگهبان در تعیین کاندیداهای نمایندگی مجلس بود داغ تر شد و بالاخره با انتشار سخنان آخوند حائری یزدی در روزنامه های رسمی رژیم وارد عرصه جدیدی شد. نامبرده در گفتگویی با روزنامه «همشهری» راجع به مسائل حکومتی و نقش مردم در آن به اظهار نظر پرداخته بود. وی «حکومت» را بمعنی «وکالت» دانسته و گفته بود «حکومت چیزی جز وکالت نیست و هر وقت شما احساس میکنید وکیلان خیانت کرده او را کنار میگذارید» وی همچنین عنوان کرده بود «پيامبر» زمانی که از مکه به مدینه هجرت کرد «مردم مدینه ایشان را بعنوان رئیس دولت انتخاب کردند و حتی کسانی که به پیامبری وی اعتقادی نداشتند مثل مسیحیون و یهودیها نیز از آنجا که احساس کردند او فردی لایق است ریاست وی را بر جامعه پذیرفتند.»

در این سخنان البته با زبان خود آخوندها، مساله ولایت فقیه و سرمنشاء مشروعیت حکومت زیر سوال رفته و در ضمن در تعیین حکومت، ولو بظاهر، نقش و جایگاهی هم به «مردم» داده شده بود. موضوعی که یقیناً نمیتوانست خشم سران جناح غالب هیات حاکمه را که امروز اساساً با تکیه بر همین تز ولایت فقیه و «خدائی» خواندن حکومت، مخالفین خویش را از صحنه کنار زده و بیشترین ارگانهای حکومتی را در دست گرفته و میبرد تا تمام قدرت را بطور یکپارچه قبضه کند، بر نیانگیزد. آذری قمی یکی از تئوری پردازان پروپاقرص ولایت مطلقه فقیه در سخنان شدید الحنی علیه حائری یزدی و صحبتهای وی، به توضیح مفهوم «وکالت» و «ولایت»، قابل عزل بودن «وکیل» و غیر قابل عزل بودن «ولی» و ضرورت اجرای تصمیمات وی ولو چنانچه افرادی که «زیر ولایت» او هستند از این تصمیمات راضی نباشند پرداخت و در یک کلام به دفاع از حکومت اسلامی با همان شکل

و شمایل کنونی اش برخاست. او در ضمن باردیگر جایگاه انسان را در حکومت اسلامی و در «فلسفه اسلامی» روشن ساخت و گفت «آیا انسان ها آزاد و مستقلند؟ اگر خود مستقل باشند میتوانند دیگران را ولی یا وکیل خود قرار دهند ولی در فلسفه اسلامی و اعتقادات مذهبی ما، مردم ملک خدایند و هیچ تصمیمی درباره خود و سایر بندگان خدا و سایر موجودات جهان بدون اذن او نمیتواند بگیرند!» آذری قمی در ضمن این اظهارات اسلامی، حائری یزدی را که روزنامه همشهری از وی بعنوان «فیلسوف اسلامی» یاد کرده بود نه فقط به باد مسخره گرفت و به هذیان گوئی متهم ساخت بلکه از وی بعنوان فرد گمراهی که به «بیراهگی» افتاده و «فلسفه اسلامی را پیاپی فلسفه غرب ذبح کرده است» یاد نمود. وی همچنین آخوند حائری یزدی و روحانیون دیگری نظیر وی را در عداد دشمنان روحانیت قرارداد و مدعی استحکام حکومت شد. او گفت: «ایشان و افرادی مثل ایشان» که «از اسلام ضربه خورده اند... به روشنفکران غرب زده روی آورده اند» و «به کوری چشم دشمنان روحانیت که مجموعه ای از روحانیون منحرف، دانشجویان بی عقیده، و اساتید بی اطلاع از دین و مبانی دینی و حتی سیاست و ملت را تشکیل میدهند، نظام مقدس اسلامی هر روز محکم و محکم تر میشود» و خلاصه حرف آخر حکومت اسلامی را که در عین حال بیان جوهر و ماهیت آن نیز هست بر زبان راند که «فقها از طرف خداوند متعال ولایت دارند و حکومت آنها جز ولایت نیست» (رسالت دوم مرداد ۷۲، تاکیدا همه جا از ماست.) همزمان با این تهدیدها و کشیدن خط و نشان در روزنامه ها، تحرکات مشابه دیگری نیز در محافل مذهبی در جریان است که همگی ناظر بر یک شکاف رویه تعمیق در دستگاه روحانیت است. بعنوان نمونه میتوان به این موضوع اشاره کرد که چند روز بعد از درج سخنان حائری یزدی در روزنامه «همشهری»، باند های سیاه وابسته به «رژیم ولایت» با شعارهای مرگ برضد ولایت فقیه به خانه دوتن از روحانیون بنامهای «آیت الله فاضل لنکرانی» و «آیت الله بهجت» حمله کرده و خساراتی نیز ببار آوردند. گفتنی است که این دو از سوی حوزه علمیه قم به مشابه مراجع تقلید شناخته و معرفی شده اند. و با آخوند دیگری بنام روحانی در نامه ای به رفسنجانی دخالت بیش از حد روحانیون در امور حکومتی و اوضاع آشفته و نزدیک به انفجار جامعه را به وی هشدار داده و به وی نصیحت میکنند که تا دیر نشده فکری بحال «اسلام» و «کشور» بنماید، که با فشارها و محدودیت هائی از سوی دستگاه حاکمه نیز روبرو میگردد و با

امتیاز آن موسوی خونینی ها تاخت او را در ردیف ، سروش و حائری یزدی وامثال آنها و عبارتی در ردیف « دشمنان حکومت اسلامی » که به تعبیر آن دنبال « دمکراسی لیبرالی » هستند قرارداد . روزنامه رسالت گذاشتن امضا پای یک نامه در اعتراض به برهم زدن سخنرانی سروش را نشانی از یک ائتلاف اعلام نشده و ایجاد « یک تشکل بی نام » دانست و در برخورد به این تشکل بی نام و نامه آنها که در آن خود را « موافق نسبی مشارکت مردم در تعیین سرنوشت کشور و نظام مانند جوامع سرمایه داری » دانسته بودند، باردیگر همان « جامعه دینی » و تعاریف حکومت ولایت فقیه از « آزادی » را قرارداد و نوشت که « آزادی در گرو بندگی خداست » رسالت همچنین ضمن دفاع سرسختانه از « مدیریت فقهی » باردیگر بر وجود شکاف دردستگاه روحانیت انگشت گذاشت و عنوان کرد « امروز حکومتی برپا شده است که در آن به احکام خدا عمل میشود. » و « در مقابل آن کسانی هستند که حکم تشخیص خود را به احکام الهی ترجیح میدهند » (رسالت ، ۱۰ تا ۱۴ مرداد ۷۴)

شکاف دردستگاه روحانیت و بازتاب آن در این ابعاد نمیتوانست ایجاد شود مگر آنکه شرایط حاد ویژه ای مسبب آن شده باشد. راست اینست که اوضاع جامعه شدیداً انفجار آمیز است و هستی نظام حاکم را بطور جدی تهدید میکند. بسیاری از روحانیون و دیگر عناصر و نیروهای مذهبی که خود سالیان دراز مدافع و تحکیم کننده حکومت اسلامی بوده اند ، اکنون که طوفان انقلاب را نزدیک دیده اند سخت دچار وحشت شده و بفکر نجات « اسلام » و « کشور » افتاده اند و از حدود اختیارات ولی فقیه ، میزان ولایت و تبعیت اینها از نظر و تصمیم مردم و نیز از مشارکت نسبی مردم در سرنوشت حکومت و غیره و غیره سخن میگویند با این انگیزه اصلی که این خطر را از سر خود و نظام حاکم برهانند. آنان از هم اکنون میخواهند حساب خویش را از حکومت اسلامی و جنایات بی شمار آن و عواقب و خسارات جبران ناپذیری که برای توده زحمتکش مردم بیار آورده است جدا کنند تا اگر نتوانستند انقلابشان را به انحراف بکشانند و یا درهمش بشکنند، در فردای انتقام انقلاب ، دلیلی بر بی تقصیری و بی گناهی خویش ارائه کنند تا مگر از کینه و خشم انقلاب نسبت به خود بکاهند! انقلاب توده ای اما که کل نظام حاکم را نشانه رفته است ، بی تردید اینها را نیز بسان خسی جاروب و سرنوشت حکومت را تعیین میکند.

میکنند موضعگیری نموده و چنین عنوان میکنند که « وقتی پیامبر اکرم در مدینه حکومت تشکیل دادند... و حاکم مردم بودند، این حاکمیت انتخابی نبوده و مشروعیت آن از رای مردم نبوده است بلکه از جانب خداوند بوده است » وی همچنین به صراحت « ولایت » خاмене ای را ادامه « ولایت رسول الله و نامه معصومین » توصیف نمود که « خداوند » بدان « مشروعیت » داده است . رئیس قوه قضائیه سپس « دوستان نادان » خود را که « به شکل خزنده ای تحرکات جدیدی را آغاز کرده و با القاء شبهاتی میخواهند مشروعیت حکومت اسلامی و ولایت فقیه را زیر سوال برند » مورد تهدید قرار داد.

ناطق نوری رئیس مجلس و عضو با نفوذ شورای مرکزی « جامعه روحانیت مبارز » که نقش اصلی را در هدایت این « جامعه » به سمت یک تشکیلات حزبی برعهده دارد و خود را برای کسب مقام ریاست جمهوری و همفکران خویش را نیز جهت بدست آوردن تمامی کرسی های مجلس آماده میکند نیز این تحرکات را به « آمریکا » و « دشمنان اسلام » نسبت داد و آثار بزرگترین خطری دانست که « انقلاب اسلامی » را تهدید میکند . وی با ذکر این مطلب که « در آستانه پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی دشمنان آگاه و دوستان نادان میگویند روحانیت باید برای حفظ قداست خود از پذیرفتن مسولیت های اداره کشور و مسولیت های اجرایی کناره گیری کند » و با اینکه میگویند « ولی بر مردم ولایت ندارد و کیل مردم و قابل عزل است » و غیره ، به تهدید و مسخره این افراد پرداخت .

معزی ، یکی دیگر از اعضا . شورای مرکزی « جامعه روحانیت مبارز » نیز « القاء » این سخنان که « مدیریت فقهاتی توانانی اداره جامعه را ندارد » و « ولایت » را همان « وکالت » میخواند ، « توطئه خطرناک دشمن برای سست کردن اعتقاد به حکومت اسلامی » دانست . (رسالت ۳ تا ۷ مرداد ۷۴)

روزنامه رسالت که ناشر افکار قشری ترین ، سنتی ترین و ارتجاعی ترین لایه های روحانیون و نیروهای مذهبی و مدافع منافع عقب مانده ترین اقشار بورژوازی و مملکین است ، این حملات را علیه کسانی که جز به « حکومت اسلامی » طبق الگوی وی می اندیشند پی گرفت . این روزنامه درج یک مقاله درسلام که در آن گفته شده بود « حق ولایت امری تفویض شده از جانب مردم است » و « دارندگان این ولایت و میزان ولایت و اختیارات آنان تابع نظر و تصمیم مردم است » بهانه کرده و به شدت به این روزنامه و گردانندگان آن بویژه صاحب

موضوع استعفاء دبیر « جامعه روحانیت مبارز » و شایعه انشعاب در آن است که البته مورد اخیر توسط ناطق نوری تکذیب شد. « جامعه روحانیت مبارز » اساساً طرفدار ولایت فقیه و پشتیبان خاмене ای است و میرود تا خود را در هیات یک حزب متشکل ساخته و در انتخابات و تحولات بعدی با انسجام بیشتری وارد معرکه شود . « آیت الله مهدوی کنی » که سالهای طولانی دبیری این « جامعه » را برعهده داشته در این زمینه نظر دیگری دارد و از جمله تحت این عنوان که حتماً لازم نیست رئیس جمهور هم یک روحانی باشد از مقام خود استعفاء میدهد.

روند روبه تشدید اختلاف و تعمیق شکاف میان روحانیون در شرایطی است که بحثهای دیگری با همین مضامین در خارج از دستگاه روحانیت هم دامن زده میشود. این بحثها نیز اگر چه انعکاس همان اختلاف و شکاف دردستگاه روحانیت است و در سایه این شکاف است که با ابعادی وسیع مطرح میشود، خود نیز بر عمق شکاف می افزاید. سخنرانی های سروش یکی از « روشنفکران » مذهبی مدافع نظام و درج سخنان وی درباره ای تشریحات و بالاخره طرح مسائلی چون برتری « مدیریت علمی » بر « مدیریت فقهی » و ناتوانی « فقاقت » در حل مسائل اجتماعی و نظیر آن ، ناظر بر همین مسئله است که در همین رابطه نامبرده نیز نه فقط از طریق روزنامه ها و نشریات وابسته به طرفداران ولایت فقیه و خصوصاً از سوی رسالت کرارا مورد حملات لفظی قرار میگیرد بلکه عوامل روحانی و غیر روحانی متشکل درباندهای سیاه وابسته بآنها بازور و شکستن شیشه های سالنی دراصفهان که سروش میخواست در آنجا سخنرانی کند، به وی حمله ور شده ، جلسه را برهم میزنند و حتی او را به قتل هم تهدید میکنند. اینموضوع نیز اگرچه اعتراض پاره ای افراد و جریانان اپوزیسیون قانونی و نیمه قانونی نظیر روزنامه سلام، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی و امثال آنها برانگیخت و آنان در نامه ای به رفسنجانی با یکصد و هفت امضاء و باصطلاح در « حرمت » از « آزادی » نسبت به این حرکت اعتراض کردند، اما این مساله هیچ تاثیری در کاهش حملات لفظی و غیر لفظی طرفداران ولایت خاмене ای به مخالفین نداشت که هیچ ، خود موجب حملات دیگری از همین دست نیز گردید.

یزدی در مقام رئیس قوه قضائیه علیه این گرایش و علیه همه کسانی که از « آزادی » و نقش « مردم » در تعیین حکومت صحبت

جدایی دین از دولت ، جزئی جدایی ناپذیر از آزادیهای سیاسی

گنبدیگی نظام حاکم وشکت مکرر سیاستهای اقتصادی

مسئولین اصلی حکومت اسلامی از اوضاع اقتصادی کشور کرارا تعریف کرده و آنرا بگونه ای ترسیم نموده اند که گویا در هیچیک از بخش های اقتصادی مشکلی وجود ندارد و مردم نیز در سایه این اوضاع که ثمره " درایت " این حضرات است ، زندگی خوب و مناسب و راحتی را میگذرانند. در این زمینه رفسنجانی رئیس جمهور حکومت اسلامی که ریاست قوه مجریه و " دولت " را نیز برعهده دارد و مسئولیت مستقیم طرح ها و برنامه های اقتصادی رژیم متوجه اوست ، گوی سبقت را از دیگران ربوده و بکرات به این موضوع اشاره کرده است . معذرا اکنون مسئله از این حد فراتر رفته و به دیگر اعضا کابینه وی نیز سرایت کرده است بطوریکه اخیرا بمناسبت هفته دولت ، غالب این آقایان وزراء و مسئولین دولتی از پیشرفت های چندساله و اوضاع روبراه اقتصادی صحبت کردند و انگار که نه انکار بحران اقتصادی وجود دارد و یا تولید و صنعت با رکود مواجه است و یا فی المثل رژیم با بحران و ورشکستگی مالی روبروست . از قرار معلوم رسم حکومت اسلامی بر آنست که هر چقدر اوضاع خراب تر و بدتر شود ، این اوضاع را آباد تر و بهتر و انود کنند .

بر کسی پوشیده نیست که تعریف و تمجیدهای این آقایان ، در قیاس با واقعیت ها مدتهاست که بکلی رنگ باخته و پوچ از آب درآمده اند. مردم در عمل و در زندگی روزمره خود به بی پایه بودن این صحبت ها پی برده اند. به راستی کارگری که برای تهیه یک کیلو گوشت و یا نیم کیلو روغن بایستی معادل دو تا سه روز دستمزد خویش را بپردازد و چند روز بعد - چنانچه هنوز مشغول بکار بوده و مشمول " تعدیل اقتصادی " آقایان نشده باشد - اگر باری دیگر قصد مصرف همین دو قلم کالا را داشته باشد درضا بایستی معادل چهار روز دستمزد خویش را بپردازد. او که ناظر گرانی و افزایش روزمره قیمت مایحتاج خویش است ، او که ناظر برفق ، تنگدستی و کرسنگی میلیون ها کارگر بیکار است که هر روز بر شمار آن افزوده میشود ، او که انواع فساد و منجمله فساد مالی و اختلاس و دزدی را بچشم خود میبیند و بالاخره او که تبعات نظام گنبدی حاکم و وخامت اوضاع اقتصادی را در جزء جزء پدیده های جاری جامعه میبیند ، چرا بایستی این حرفهای پوچ و توخالی را باور کند؟ سالهاست پوچی و عده های رژیم مبنی بر بهبود اوضاع اقتصادی بر همگان معلوم شده است . اوضاع اقتصادی هر روز وخیم تر شده است . صنایع و تولیدات همچنان بارکود مواجه اند. رژیم هم اکنون با یک بحران شدید مالی روبروست و میلیاردها دلار بدهکار است . قرض ها و وامهای خارجی که قرار بود بریسترس سیاستهای رژیم و از جمله سیاست های ارزی آقای رفسنجانی شفا بخش اقتصاد بیمار و ورشکسته باشد ، نه فقط تاثیر مثبت ولو کوتاه مدتی هم در درمان بیماری نداشت ، بلکه عملا بیمار را به آستانه

مرگ کشانده است . نه صنایع و تولیدات مرحله رکود را پشت سر نهاده و مرحله رونق پا گذاشت و نه بهبودی در وضع زندگی مردم حاصل شد. واگذاری صنایع و بخش های تولیدی به ثمن بخش حتی ، به بخش خصوصی و نورچشمی ها نیز گره گشا نبود. تولید و صنایع در آن محدوده ای که وجود داشت طی چند ساله گذشته لطمات جبران ناپذیری دیده و روبرو نابودی رفت . بسیاری از این واحدهای بکلی تعطیل شدند و یا در آستانه تعطیلی قرار گرفتند. دهها هزار کارگر از کار بیکار شدند و روندی که هم اکنون نیز ادامه دارد. بخش ها و واحدهای تولیدی باقیمانده نیز در اثر تداوم همان مناسبات و همان سیاستها در معرض نابودی و تعطیلی اند و به یک معنا هزاران کارگر دیگر در معرض بیکاری و اخراج اند. بحرانی که رژیم سالهاست با آن روبروست یک بحران ساختاری است . این بحران هر روز تعمیق بیشتری یافته و اوضاع اقتصادی را بطرز کم سابقه ای به وخامت کشانده است . وخامت اوضاع اقتصادی را ولوباهزارویک دروغ و حیل و نیتوان پنهان کرد و از همین جاست که برغم کوشش هایی که جهت وارونه جلوه دادن اوضاع بعمل می آید ، از فرط همین وخامت وضعیت اقتصادی گاه - حتی از زبان این عوامل دولتی نیز - مواردی هم عنوان میشود که گوشه هایی از واقعیت ها را بازتاب میدهند. این اظهارات و موارد را از نزدیک با هم مورد مطالعه قرار دهیم.

تاثیرات سیاست ارزی بر صنایع و تولید

شاه بیت سیاستهای اقتصادی آقای رفسنجانی ، سیاست ارزی است که این روزها در موفقیت و تاثیرات نیکوی آن روی اقتصاد و تولید و غیره ادعاهای زیادی مطرح میگردد. این ادعاها بر این پایه صورت میگیرد که گویا دولت با اختصاص دادن ارزی که از طریق این سیاست ها میتواند ذخیره کند به صنایع و تولیدات ، این بخش ها را به رونق کشانده و تولیدات را گسترش و سروسامان دهد. باید دید اوضاع در این زمینه بر چه منوال است . آقای نعمت زاده وزیر صنایع در این زمینه میگوید " ۲۵۰۰ طرح صنعتی در کشور در دست اجراست که بدلیل اعمال سیستم انقباضی بانکها این طرح ها با محدودیت وام مواجه هستند " در گزارشی که خرداد ماه ۷۴ از سوی معاونت توسعه صنعتی وزارت صنایع انتشار یافت اعلام شد " طرح های نیمه تمام با توجه به تغییر سیاستهای ارزی دچار تنگنا شدند و ادامه اجرای فعالیت ها مستلزم تنظیم روشهای کار در جهت تامین مالی طرح هاست " (ارسالت ۲۱ تیر ۷۴ شهریور ۷۴)

ملاحظه میکنید ، دوهزار و پانصد طرح صنعتی در دست اجرا و یا طرح های نیمه تمام در تنگنای مالی قرار دارند و از این نظر دچار محدودیت شده اند!

اگر بخواهیم این سخنان را بزبان آدمیزاد برگردانیم معنایش اینست که هم اکنون طرح های صنعتی در دست اجرا و یا طرح های نیمه تمام بدلیل آنکه نمیتوانند ارز مورد نیاز خود را تامین کنند در معرض توقف و تعطیل اند. شبکه بانکی که طبق سیاست ارزی دولت امر نقل و انتقال و یا خرید و فروش ارزهای خارجی را برعهده گرفته است عملا قادر نیست ارز مورد نیاز این بخش ها را تامین کند. یکی از اعضا کمیسیون صنایع و معادن در گفتگویی رسالت در این مورد میگوید " صنایع کشور همواره برای تامین نیازهای خود به سیستم بانکی متکی بوده اند با اتخاذ روش های انقباضی که اخیرا در سیستم اعتباری بوجود آمده ، سیستم بانکی قادر به تامین تقدینگی بخش صنعت نمیشد. صنعت در حال حاضر برای تامین نیازهای اولیه خود با تنگناهای مالی روبروست و در صورت عدم حل این مشکل به بخش تولید کشور لطمه وارد میشود " همین روزنامه مینویسد " بخش صنعت برای ادامه وضعیت فعلی خود در سال جاری نیاز به حداقل ۳۰۵ میلیارد دلار دارد بانک مرکزی حداکثر ۱۰۸ میلیارد دلار برای آن اختصاص داده است ."

این سیمای عمومی صنایع و بخش های تولیدی است . صنایع و تولیدات ولو نخواهند قدامی به جلو بردارند و صرفا بخواهند در همان مقیاس و چارچوب سال گذشته - که عمدتا با ظرفیتی بسیار کمتر از ظرفیت اسمی خود کار میکردند - به روند حرکت و تولید ادامه دهند رقمی نزدیک به دو برابر آن چیزی که دولت میتواند بآن اختصاص دهد ارز نیاز دارند. معنای این سخن این است که بفرض آنکه همین مبالغ ارزی در اختیار صنایع قرار بگیرد و باز بفرض آنکه چنین مبالغی در همین راستا مصرف شود ، نه فقط نمیتواند صحبتی از گسترش صنایع و تولیدات در میان باشد ، بلکه حفظ آنچه را که در گذشته وجود داشت نیز دیگر ممکن نیست .

این مسئله در مورد همه بخش های صنایع ، از صنایع فلزی و نساجی گرفته تا صنایع بهداشتی و دارویی و غذایی و غیره صادق است . از نمونه صنایع فلزی تراکتور سازی است که تابع سازمان گسترش صنایع و ازهت شرکت تشکیل شده است . این مجموعه نزدیک به هفت هزار پرسنل دارد که نزدیک به ۲۵۰۰ نفر فقط در تراکتور سازی تبریز مشغول بکارند. " ظرفیت تولیدی این مجموعه ۸ هزار تراکتور در سال است اما در سال گذشته تنها ۵ هزار دستگاه تولید داشته است " در سال جاری قرار است این میزان به ۱۲ هزار برسد ، اما هم بنابه مشکلات تامین ارزی و هم بنا به اعتراف قائم مقام مدیر عامل این شرکت چنین رقمی تحقق نخواهد یافت . " تراکتور سازی تبریز برای موتاژ و ساخت تراکتور حدود ۲۰ هزار قلم قطعه و ابزار نیاز دارد " که برای خرید آن " نیاز به ارز هنگفتی دارد " (سلام ۲۶ تیر ۷۴) مدیر عامل سازمان صنایع بنیاد مستضعفان در سمنان بررسی عملکرد پنجساله سازمان صنایع بنیاد با اشاره به اینکه " از ۱۰۰

مرداد ۷۴) و یادآور صادرات فرش که بعد از نفت مهمترین منبع تامین ارز بشمار میرود طبق سخنان وزیر بازرگانی که "صادرات فرش در سال گذشته رایك میلیارد و ۶۷۴ میلیون دلار و معادل ۳۸ درصد كل صادرات دانست" (سلام ۲ شهریور ۷۴) هم اکنون با رکود مواجه است. مدیرعامل اتحادیه تعاونی تولیدکنندگان فرش دستباف میگوید "از موقعیکه پیمان ارزی برای صادرات الزامی شد"، "تاکنون صادرات فرش به حداقل خود رسیده و این اتحادیه هیچگونه صادراتی نداشته است" یکی از نمایندگان مجلس نیز در مورد صادرات میگوید "تقریباً کار صادرات متوقف شده است"

نه فقط کمبود ارز بر مسئله تولید و واردات مواد اولیه در روند از همپاشی اوضاع اقتصادی تأثیرات تشدیدکننده داشته است بلکه مسئله نحوه انتقال ارز نیز بنحوی برای روند اثر گذار بوده است و حتی آندسته از تولیدکنندگانی که نیازی به ارز دولتی نداشته و این مسئله را از طریق صادرات خویش حل و فصل نمیکردند اندک آنکه هم جهت خرید ماشین آلات و مواد اولیه با مشکلاتی روبرو گشته اند. بعنوان نمونه شرکت "اطلس پود" که تولیدکننده انواع پرده های رومیزی، توری و روختنی و غیره است. بنابه اظهارات مدیرعامل این شرکت، ۸۰ درصد تولیدات این شرکت به تایلند، سنگاپور و کشورهای اروپایی صادر میشود و سال گذشته حدوده میلیون مارک صادرات داشته است. او میگوید "هراس از نرخ ارز نداریم چراکه در مقابل صادراتمان مواد اولیه یا ماشین آلات مورد نیاز وارد میکنیم اما آنها مشکل از دست دادن زمان است که ناشی از مشکلات انتقال ارز به ایران و بالعکس است و خسارتهای از این بابت بر شرکت وارد میشود... پولی در بانک داریم اما نمیتوانیم از آن استفاده کنیم بنابراین باین وضع صادرات ما کاهش خواهد یافت"

بنابراین باتوجه به این نقل قولها، کاهش درآمد ارزی از محل صادرات غیر نفتی امر بسیار محتمل است و سیاستهای اتخاذ شده برای تامین ارز بیشتر و تا اینجای عملیات تالیج معکوسی بیآرورده است. صادرات غیر نفتی اگرچه بخش زیادی از منابع ارزی رژیم را تامین میکند اما مهمترین منبع ارزی آن نیست. مهمترین منبع ارزی رژیم نفت است که بنابه اظهار مدیرکل دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، در سال گذشته ۷۳ درصد درآمدهای کشور از این محل بوده است. درآمدهای ارزی رژیم از این محل نیز هم اکنون با محدودیت های معینی روبرو شده است. با قطع خرید کمپانی های نفتی آمریکایی از ایران، بالغ بر ۵ میلیارد دلار از این محل کاهش یافته است. گرچه رژیم برای فروش نفت و تامین ارز مربوطه توانسته است اقداماتی انجام دهد و به قیمت های پائین تر به خریداران دیگری این نفت را عرضه کند، اما هنوز تا تامین این میزان ارز فاصله دارد. از سوی دیگر بهاء نفت در بازار جهانی روبه کاهش است. قیمت نفت سبک ایران

اگرلیک، گرانول، پروپیلین، کنف و رنگهای شیمیایی روبرو بوده اند. "۵۰ درصد واحدهای تولید پوشاک کشف مشهیدلیل تنگناهای مالی ناشی از رکود بازار با مشکل مواجه اند" (رسالت ۱۴ مرداد ۷۴) مدیرکل صنایع نساجی و پوشاک وزارت صنایع میگوید "واحدهای نساجی هم اکنون بدلیل مشکلات موجود در راه تولید به طور متوسط زیر ۴۰ درصد ظرفیت اسمی خود کار میکنند" و تولید سال گذشته را ۴۰۰ هزار تن عنوان کرده که در سال جاری به ۳۳۰ هزار تن کاهش میابد. او در مورد نیاز ارزی این بخش گفت "هم اکنون به ۱،۴ میلیارد دلار ارز در سال نیاز داریم. که تا این تاریخ (۷۴، ۲۱) ۱۲۰ میلیون دلار از سوی بانک مرکزی گشایش اعتبار شده است" (رسالت ۹ مرداد ۷۴) در مورد صنایع غذایی و دارویی نیز روال امور بر همین منوال است. و در این مورد همینقدر کافی است گفته شود که در سال جاری برنامه رژیم برای تولید یک قلم صابون بهداشتی برای ۵۰ هزار تن تنظیم شده بود که بنا به به اعتراف مدیرکل مربوطه بدلیل کاهش میزان ارز دریافتی این رقم به ۲۵ هزار تن تقلیل پیدا میکند.

همین نقل قول ها حتی، تأثیرات سیاست های ارزی رژیم بر صنایع و تولید که بدون آنها در حال ورشکستگی و رکود بود و چشم انداز وخیم و اسف بار آنرا که کمترین عواقبش بیکار شدن کارگرانی که فعلاً در این بخش هابکار مشغولند و کمبود و گرانی بیشتر کالاهاست، تصویر میکند. حال اگر به این مسائل، موضوع انتقال ارزهای خارجی به کشور و جریان عکس آن و نیز ناتوانی دولت و بانک مرکزی آن در پرداخت بوقوع تعهدات خود به شرکت های خارجی فروشنده مواد اولیه و ماشین آلات راهم در نظر بگیریم در آن صورت وخامت اوضاع اقتصادی به نحو بهتری نمایان میگردد.

سیاست ارزی، صادرات و واردات و درآمدهای ارزی

اوضاع نابسامان و درهم ریخته صرفاً به بخش های صنعتی و تولیدی محدود نشده بلکه به عرصه صادرات و واردات نیز تعمیم یافته است. بیماری و نارسائی در این بخش اقتصادی نیز حضور دارد و چه زمان اختصاص ارزی و چه واردات و چه زمان خرید و فروش کالا و انتقال ارز خود را نشان میدهد و اثرات تشدیدکننده خود بر وخامت اوضاع اقتصادی را نیز برجای میگذارد. قائم مقام معاونت امور دام در وزارت جهاد در علل گران شدن گوشت، سوای آنکه از افزایش قیمت جو، یونجه، آب و برق و غیره نام میبرد، در مورد داروهای دامی نیز میگوید "ارز اختصاص یافته به واردات دارو در سال جاری ۹۰ میلیون دلار میباشد که جوابگوی نیاز نیست بنابراین بقیه نیاز با ارز آزاد وارد میشود که از عوامل افزایش قیمت گوشت میباشد" او همچنین عنوان میکند که "واردات گوشت قرمز بعلت مشکلات ارزی محدود شده است" (رسالت ۱۲

شرکت تحت پوشش این سازمان تنها سه شرکت موفق به دریافت ارز مورد نیاز خود شده اند" میگوید. ۹۷ شرکت گرفتار معضلات ارزی بانک مرکزی هستند" وی اضافه میکند که "آمار تولید در صنایع نگران کننده است و صنایع بنیاد با ناهش تولید مواجه و کارکنان آن بلا تکلیف هستند" (سلام ۲۳ مرداد ۷۴) لازم به ذکر است که این شرکت ها دربرگیرنده چهار گروه صنایع فلزی، ماشین آلات، گروه صنایع نساجی و پوشاک، گروه صنایع شیمیایی و گروه صنایع غذایی و آشامیدنی میباشد. مسئله رکود حاکم بر صنایع و کاهش میزان تولید بدان درجه رسیده است که موجب نگرانی آقایان شده است. بسیاری از این صنایع و بخش های تولیدی امروز حتی با کمتر از نصف ظرفیت اسمی خود بکار مشغولند. مدیر گروه صنایع فلزی بنیاد مستضعفان میگوید "واحدهای تولیدی تحت پوشش صنایع فلزی بنیاد مستضعفان بدلیل مشکلات موجود در راه تولید هم اکنون بطور متوسط با سی درصد ظرفیت اسمی کار میکنند" وی بعنوان مثال ارقام تولید در یکی از این شرکت ها را عنوان کرده و میگوید "شرکت ایران پویا توان روزانه ۱۰۰۰ دستگاه انواع یخچال را دارد که در حال حاضر بدلیل مشکلات ارزی، کمبود نقدینگی و وجود نیروی نازماد روزانه سیصد دستگاه یخچال تولید میکند" وی در ادامه در مورد میزان ارز مورد نیاز صنایع فلزی بنیاد میگوید "ارز مورد نیاز صنایع فلزی بنیاد مستضعفان سالانه ۸۰ میلیون دلار است که ظرف بهار ماهه امسال تنها ۱۰ میلیون دلار ارز از سوی بانک مرکزی به این بخش اختصاص یافته" (رسالت ۱ مرداد) سخنان معاون صنایع فلزی وزارت صنایع نیز همین روند را تصویر کرده و مبین ناتوانی رژیم در برطرف ساختن مشکلات ارزی این بخشها و لزوم کاهش بیش از پیش تولیدات و تداوم و تعمیق رکود حاکم بر بخش های صنعتی و تولیدی است. او میگوید "ارز مورد نیاز این بخش (منظور صنایع فلزی است) برای سال جاری از سوی وزارت صنایع یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار به بانک مرکزی اعلام شد که از این میزان ۸۰۰ میلیون دلار تا پایان سال جاری از سوی بانک مرکزی برای تولید در این بخش در نظر گرفته شده است" آقای معاون وزیر درخواست های رسیده برای دریافت ارز از سوی واحدهای تولیدی در بخش صنایع فلزی تا اوائل تیرماه جاری را بیش از یک میلیارد دلار ذکر کرد و اظهار داشت "از این میزان تا پایان سال جاری ۱۸۰ میلیون دلار از سوی بانک مرکزی گشایش شده است" (رسالت ۱۵ مرداد)

اوضاع در بخش صنایع نساجی، دارویی و غذایی نیز بدتر از صنایع فلزی نباشد بهترین نیست. بسیاری از واحدهای تولیدی نساجی طی یکی دو سال اخیر بکلی تعطیل شده اند و پاره ای دیگر در حال تعطیل شدن اند و یا با ۳۰ تا ۴۰ درصد ظرفیت اسمی خود کار میکنند. تولید در این بخش نیز دائماً روبه کاهش بوده است. این واحدها نیز غالباً با کمبود ارز و با کمبود مواد اولیه نظیر پلی استر،

مصاحبه ای در رابطه با قیام زاپاتیست ها

★ نماینده حزب کمونیست کوبا : اظهار نظر قطعی در مورد این جنبش مشخص چریکی ، احتیاج به زمان دارد . آنچه واضح است این است که این مبارزه مسلحانه نه ابزاری برای کسب قدرت بلکه وسیله ای است برای اعمال فشار سیاسی . جنبش زاپاتیستها فاقد خصائل کلاسیک جنبش چریکی است .

★ نماینده حزب کارگر برزیل : این جنبش هیچیک از ویژگیهای مبارزه مسلحانه معمول در آمریکای لاتین را دارا نیست . مطالبات مطروحه از سوی زاپاتیستها ، تبلور مقاومت در مقابل نزول سطح زندگی توده هاست . به اعتقاد من ویژگی قیام زاپاتیستها این است که آنها گرایش نوینی را جهت مداخله سیاسی در چارچوب نظام موجود نمایندگی میکنند . و این در شرایطی است که اغلب احزاب و جریانات چپ در آمریکای لاتین با توسل به مبارزات انتخاباتی ، مداخله و مبارزه مستقیم وسیع توده ای را تحت الشعاع قرار داده اند .

تجربه خود ما در حزب کارگر برزیل وجهه خلق که در آستانه انتخابات اخیر تشکیل شده بود ، نشان میدهد که وحدت و ایجاد جبهه متحد ، نقش موثری در تقابل با نئولیبرالیسم دارد . در اوروگون نیز علیرغم وجود معضلات ، تلاش ویژه ای برای متحد نمودن نیروهای چپ در جریان است .
سوال : چرا چپ در آمریکای لاتین ، در برابر همبستگی از قیام زاپاتیستها ، با تاخیر عمل نمود ؟

★ نماینده توپامارو : متأسفانه ما اچپ آمریکای لاتین ، اهمیت مناسبات اترنالیستی را فراموش کرده ایم . اینکه در سایر کشورها چه میگذرد ، کمتر مد نظر قرار میگیرد . جنبشها در کشورهای آمریکای لاتین ، به جنبشی در سطح یک کشور ، محدود میشوند و تقریباً در هیچیک ، معضلات و مسائل بین المللی مورد توجه قرار نمیگیرند .

ما (توپامارو) نیز توان واکنش سریع در مقابل این جنبشها را از دست داده ایم . بطور مثال "مشاورین آمریکای شمالی" وارد اوروگون شده اند بدون آنکه هیچگونه اعتراضی در مخالفت با آن سازمان داده شود . اما چنانچه این امر سالیان پیش رخ میداد ، حرکات وسیع علیه آن برپا میگشت . من اطلاع دقیقی از وضعیت سایر جنبشها ندارم ولی معتقدم اترنالیسم بشدت تضعیف شده است .

★ نماینده حزب کمونیست کوبا : ما بئایه حزب حاکم از یکسو روابط مشخص دیپلماتیک با دولتها داشته و از سوی دیگر از نظرات و ایده های انقلابی دفاع میکنیم . این به معنای دوگانگی در اعتقادات ما نیست . ما معیارهای دوگانه نداریم . بلکه وضعیت ما بعنوان کشوری که در محاصره اقتصادی قرار دارد ، ایجاب میکند که روابط با

دولتها را حفظ نمایم .
قیام زاپاتیستها نیز درست در شرایطی بوقوع پیوست که چپ در آمریکای لاتین طرف "اعتدال" را گرفته است . چپی که بدنبال فووپاشی "سوسیالیسم" ، درگیر بحران ایدئولوژیک شده و هنوز قادر نشده علیه ارتجاع و پست مدرنیسم اعلام جنگ دهد ، این وضعیت ، چپ میانه روئی را بوجود آورده است . این چپ باید از حالت آکادمیک خود خارج شده و به تحلیل و بررسی عمیق اوضاع جهانی بپردازد .

★ نماینده حزب کارگر برزیل : در برزیل اعتراضات وسیعی علیه سرکوب در مکزیک صورت گرفته است و بطریق گوناگون از EZLN حمایت شده است . اما واقعیت این است که جا داشت ، حمایت گسترده تری صورت گیرد .

مشکل ما در آمریکای لاتین این است که عمدتاً فاقد ابزاری برای تشکیل یابی و مبارزه واحد در آمریکای لاتین هستیم . به اعتقاد من نشستهای مشترک احزاب و جریانات چپ آمریکای لاتین باید مبارزات جاری در آمریکای لاتین را در کشور خود منعکس نمایند . ما به مکانیزمی جهت اعلام حمایت و همبستگی از مبارزات روزمره در آمریکای لاتین

نیازمندیم تا از این رهگذر ، اطلاعات و تجارب متفاوت را منتقل نمایم .

سوال : اجلاس مشترک احزاب و جریانات چپ آمریکای لاتین که به مجمع São Paulo موسوم است و اکنون پنجمین اجلاس آن در جریان میباشد ، چه اقداماتی را جهت حمایت از زاپاتیستها و EZLN در دستور کار خود قرار داده است ؟

★ نماینده توپامارو : قبل از هر چیز باید در جریان دقیقتر اوضاع در مکزیک قرار گرفت . ضمناً باید روزی را به حمایت و همبستگی از زاپاتیستها اختصاص دهیم . از طرف دیگر باید با گرایش آکادمیکی که در مجمع سعی در تخطئه مبارزات زاپاتیستها دارد ، برخورد و مرزبندی نمایم .

★ نماینده حزب کمونیست کوبا : در قطعنامه پایانی مجمع باید بطور مشخص به حمایت از EZLN پرداخته شود .

★ نماینده حزب کارگر برزیل : زاپاتیستها باید وضعیت جنبش چپ در مکزیک را در سایر کشورها منعکس نمایند . ما بیانیه های EZLN را در جزوات درونی حزب کارگر برزیل و بخشا در سطح علنی منتشر و تکثیر می نمایم . لذا بر انتقال اخبار ، اطلاعات و تجارب تاکید ویژه ای داریم .

برگزاری چهارمین کنفرانس بین المللی زنان

سرمایه داری و آنجائیکه حکومتهای مذهبی بر سرکارند ، محدود نمیشود . حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری نیز هنوز یک برابری کامل حقوقی هم وجود ندارد و بسیاری چیزها که رسماً و قانوناً در جهت برابری حقوقی زن و مرد برسمیت شناخته شده ، در عمل نقض میشود . این حقایق نشان میدهد که در جامعه سرمایه داری حتی برابری کامل حقوقی میان زن و مرد ممکن نیست و تنها در سوسیالیسم است که میتواند برابری نه تنها حقوقی بلکه حقیقی زن و مرد ، متحقق گردد .

هر اصلاح ولو جزئی هم در وضعیت زنان در چارچوب نظم سرمایه داری ، تنها مایه زان امکان پذیر است . نه سازمان ملل متحد میتواند در این زمینه چیزی به زنان بدهد ، و نه دول کشورهای سرمایه داری . زنان از طریق مبارزه خود و اتحاد با جنبش قدرتمند طبقاتی کارگران میتوانند به حقوق خود دست یابند . زنان در این مبارزه البته از تمام شکل ها و شیوه های مبارزه و تریبونهای مختلف استفاده خواهند کرد . همانگونه که در کنفرانس سایه یعنی در کنفرانس که در جنب کنفرانس اصلی تشکیل گردید ، شرکت کردند ، و برغم اینکه در این کنفرانس هم سازمانهای غیردولتی زنان ، در بسیاری موارد ، سازمانهای وابسته دولتی بودند ، اما سازمانهای مستقل زنان حرف خود را زدند و اعتراض خود را به شرایط غیرانسانی تبعیض و نابرابری حقوقی و حقیقی ، میان زن و مرد ابراز داشتند .

پیروزی های آتی زنان در کور اتحاد جنبش مبارزاتی زنان و جنبش طبقاتی کارگران است .

که بر سر این مسئله مواضعی را اتخاذ کنند که لاف در افکار عمومی مطلوبیت داشته باشد . در آن دوران ، امثال واتیکان ، جمهوری اسلامی ، عربستان و غیره و ذلك هم جرات ابراز وجود و دفاع آشکار از نابرابری زن و مرد را نداشتند و اصولاً نمیتوانستند در این کنفرانسها نقشی ایفا کنند . اما اکنون در کنفرانس چهارم نه فقط بلوک شرق و مواضع آن وجود ندارد بلکه وضع تا بدانجا وخیم است که حتی برخی از کشورهای اروپائی که یکرشته اقدامات را در مورد برابری حقوقی زن و مرد در کشورهای خود برسمیت شناخته اند ، در موضعی تدافعی قرار گرفته اند . دولتهای فوق ارتجاعی که رسماً و علناً از تبعیض و نابرابری زن و مرد دفاع میکنند ، در موضعی تعرضی قرار گرفته و میکوشند که حتی از طریق مصوبه های جدیدی که گامی به عقب محسوب میگردد ، مصوبه های پیشین را نیز دستکاری کنند . بنابراین هرچند که هنوز این کنفرانس در جریان است و تصمیماتش اعلام نشده ، با این اوضاع اگر گامی به پس نهد ، انتظار نمیرود که در مقایسه با کنفرانس های پیشین دست آوردی حتی بصورت یک قطعنامه در مورد بهبود وضع زنان داشته باشد .

واقعیت امر این است که یک مشت نمایندگان دولتهای مرتجع که در کنفرانس جمع شده اند ، نه میخواهند و نه میتوانند تصمیمی در مورد بهبود وضعیت زنان جهان و رفع نابرابری ها اتخاذ نمایند . چرا که هر یک از این دولتها ، در کشورهای خود ، بدرجات مختلف پاسدار تبعیض و نابرابری جنسی هستند . این مسئله تنها به عقب مانده ترین کشورهای

از میان نشریات « حزب کمونیست کارگری » مرعوب از انقلاب

کرده و به محتمل ترین تبدیل نموده است. بعد هم برای توجیه آن دلایل دست دوم و سوم جستجو کرده است. تحلیل سطحی دلایل سطحی هم دارد.

خلاء قدرت و مسئله توازن قوا

سناریونویس ح ک ک چنانچه میتوانست تحلیلی عینی و واقعی از اوضاع موجود و چشم انداز تحولات آتی ارائه دهد، نخست می بایست موقعیت طبقات مختلف، مبارزه طبقات و توازن قوای طبقاتی را در ایران مورد بررسی قرار میداد و از درون این تحلیل و بررسی اثبات و نتیجه گیری میکرد که مثلا چون طبقه کارگر به لحاظ ذهنی و عینی در موقعیتی نیست که خود به تنهایی یا حتی در اتحاد با زحمتکشان قدرت سیاسی را به چنگ آورد و یا سرکوب دشمنان طبقاتی، انقلاب را به پیروزی برساند، در عین حال بورژوازی نیز دیگر در وضعیتی نیست که بتواند حکومت کند و علاوه بر این فروپاشی دستگاه دولتی، احتمال تمام اشکال ممکن حفظ قدرت توسط بورژوازی، از جمله اشکال بناپارتمیزی دولت را منتفی ساخته است، لذا در چنین وضعیت ویژه و استثنائی، نوعی خلاء قدرت فوق العاده استثنائی شکل گرفته که محتمل ترین نتیجه اش تجزیه واز هم گسیختگی ایران و تبدیل شدن آن به یوگسلاوی و افغانستان است. تازه، بعد از این میشد، به این مسئله نیز پرداخت که اوضاع جهانی هم به این محتمل ترین حالت کمک میکند.

اگر چنین تحلیلی از سوی ح ک ک ارائه میشد و اگر صحت آن به اثبات میرسید، در آن صورت میشد آن را جدی گرفت. اما این روش تحلیل مختص مارکسیست‌هاست و نه ح ک ک. لذا در سناریو بحثی از این اساسی ترین مسئله یعنی تحلیل توازن قوای طبقاتی و میزان قدرت و توان پرولتاریا و بورژوازی در میان نیست.

حکمت وارد این بحث نمیشود، چرا که اولاً - این بحث یکی از آن بزنگاهاتی است که ح ک ک را ناگزیر میسازد مشت خود را باز کند، حال آنکه مطلقا مایل به چنین کاری نیست. ح ک ک موجودیت و رسالت اش در این است که خود را در تئوری و حرف کمونیست و انقلابی جابزند، اما در عمل رفرمیست و محافظه کار باشد. اگر حزب توده تئوری و عمل اش برهم منطبق اند، ح ک ک، موجودیتش در حفظ این دوگانگی است. لذا باید در حرف، بگوید که طبقه کارگر ایران در چنان موقعیتی است که از همین امروز میتواند جامعه کمونیستی را پیاده کند، اما در عمل سیاستی را پیش برد که حاکی از ضعف و ناتوانی طبقه کارگر در سازماندهی و رهبری انقلاب و تبدیل شدن ایران به افغانستانی دیگر است. ح ک ک در عمل با این تحلیل پیش میرود، اما در حرف همچنان از طبقه کارگر و انقلاب کارگری دم میزند. بنابراین بی سروصدا بحث مربوط به مسئله توازن قوای طبقاتی را کنار میگذارد و دستجات مسلح اسلامی و آریائی و فروپاشی شوروی و رقابت قدرتهای امپریالیستی را برجسته میکند.

ثانیا - سناریو نویس، وارد بحث توازن قوای طبقاتی نمیشود، چرا که با استناد به واقعیهایی موجود نمیتواند توازن قوای فوق العاده استثنائی را در ایران نشان دهد که محتمل ترین نتیجه اش فروپاشی واز هم گسیختگی است.

بیانیم و این مساله را بطور عینی مورد بررسی قرار دهیم.

برغم اینکه طبقه کارگر ایران مجموعا از نظر شکل و سطح آگاهی طبقاتی ضعیف است، با این وجود یک نیروی قدرتمند جامعه است که بدون تردید در تمام تحولات انقلابی جامعه نقشی قطعی خواهد داشت و مهر خود را بر پرویدادهای آتی خواهد زد. طبقه کارگر تنها به لحاظ کمی یک نیروی قدرتمند نیست. تنها به لحاظ نقشی که در تولید ایفا میکند، قدرتمند نیست، بلکه یک نیروی رزمنده طبقاتی است که هم اکنون قدرت خود را در نبردهای طبقاتی پوشیده و آشکاری که در جامعه در جریان است، بنمایش گذاشته است. در هر کجا که پای یک مبارزه جدی و عملی در میان است، کارگران در آن حضور دارند و نقشی فعال ایفا میکنند. این حضور صرفا بمبارزه در درون کارخانه ها، و توسط به اشکال مختلف مبارزه از جمله اعتصابات محدود نشده، بلکه در محلات و خیابانها، در تظاهرات و درگیریهای

در شماره ۱۸ انترناسیونال مطلبی انتشار یافته تحت عنوان « سناریوی سیاه، سناریوی سفید » بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران. نویسندگان آن منصور حکمت پس از مقدمه چینی های اولیه در مورد اوضاع جهان و اشاره به نمونه های « رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چین » چنین نتیجه گیری کرده است: « اینطور که اوضاع پیش میرود، بعید نیست که روزی مردم جهان بر صفحه تلویزیون هایشان آوارگانی را ببینند که از شیراز و اصفهان ورشت و اراک گریخته اند و شیون کنند که فلان جماعت اسلامی، فلان گروهان از آریائیان اصیل یا بهمان شاخه مجاهدین، شهر خانه و مدرسه شان را روی سرشان خراب کرده اند و مردم را بخون کشیده اند. » سپس در توضیح زمینه های وقوع آنچه که وی آنرا سناریوی سیاه نامیده است، به چهار مورد اشاره میشود: نخست اینکه « دوران بحران سیاسی عمیق یابنده که سرنگونی یا دگرگونی اساسی رژیم اسلامی یک مرحله اجتناب ناپذیر آن است، آغاز شده است. » نکته دوم اینکه « جمهوری اسلامی رژیم سلطنت نیست که ذوب شود » حتی در صورت سرنگونی رژیم، چندین جریان مذهبی از آن باقی میمانند که برای اعاده قدرت جریان اسلامی تلاش میکنند. ایضا در شرایط بی شکلی قدرت دستجات نظامی دیگری هم سر برمی آورند و بالاخره به تاثیرات فروپاشی شوروی و رقابت قطب های جهانی اشاره، واز اینجا نتیجه گیری شده است که « وقوع سناریوی سیاه در ایران یک احتمال واقعی است. » پس تا اینجا، سناریوی سیاه نه تنها « بعید نیست » بلکه وقوع آن « یک احتمال واقعی » در ایران است. چون ایشان یک سناریوی سفید هم چاشنی بحث شان کرده اند، بنابراین کسی که این نوشته را میخواند، میخواهد بداند که برغم وجود احتمالات تجربیدی و واقعی متعدد، با توجه به مجموع اوضاع، محتمل ترین حالت کدام است؟ هر چند که مضمون بحث نشان میدهد که آقای حکمت چشم انداز دیگری جز تبدیل شدن ایران مثلا به افغانستانی دیگر ندارد، اما بهرحال از دادن پاسخ صریح به این سوال طفره میبرد. باین وجود وی در مصاحبه ای که بخش فارسی رادیو بی بی سی با سازمانهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی ترتیب داده بود، ناگزیر حرف آخرش را میزند و چنین اظهار نظر میکند: « بیشترین احتمال بنظر من این است که وارد یک دوران کشمکش بشویم که تری این دوره کشمکش ایران، نه فقط گروههای مختلف در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، بلکه جغرافیاهای مختلف، زیر دست گروههای مختلفی ممکن است قرار بگیرند. » (تاکید از ماست)

بزبان صریح و روشن این بدانمعناست که حکمت، محتمل ترین چشم انداز را در تحولات آتی ایران، تبدیل شدن آن به رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان و غیره و غیره میدانند. بنابراین پرواضح است که دیگر « سناریوی سفید » وجود نخواهد داشت و بحث ایشان در مورد سناریوی سفید، کاملا زائد و بی معناست. چون بهرحال « بیشترین احتمال » یا محتمل ترین حالت، همان وقوع « سناریوی سیاه » است. بنابراین باید بحث را روی همین نکته متمرکز کرد و دید آیا تصویر وحشتناک و تیره و تاری را که ح ک ک از آینده مردم ایران در پی فروپاشی جمهوری اسلامی ارائه میدهد برخاسته از واقعیت است و حقیقت دارد یا نه و هدف از طرح آن چیست؟

قبل از هر چیز باید گفت که در سیاست احتمالات فراوانی وجود دارد، در تحولات سیاسی ایران هم نمیتوان بطور مطلق احتمال تبدیل شدن ایران به افغانستان و یوگسلاوی را رد کرد، همانگونه که نمیتوان احتمال وقوع یک کودتا یا بقدرت رسیدن مجاهدین، سلطنت طلبان و غیره و غیره را رد کرد. بحث بر سر این مساله است که محتمل ترین حالت تحولات سیاسی در ایران کدام است؟

خصوصیت امثال حکمت و حزیشان در این است که هیچگاه نمیتوانند، یک بدیده را در کلیت اش و با توجه به تمام جوانب و روابط آن بررسی کنند واز آن نتیجه گیری نمایند. اینان هرگاه چشم شان به گوشه ای از واقعیت برخورد میکند، فقط به همین گوشه می چسبند، آنقدر آنرا بزرگ میکنند تا جوانب دیگر واقعیت را تحت الشعاع قرار دهد و آنها را بکلی محو کند و نهایتا شکلی تحریف شده از واقعیت ارائه میدهند. جوهر سناریوی سیاه همین است.

سناریو نویس ح ک ک، یک احتمال را دیده، سپس آنرا برای خود بزرگ

عمل کند، بلکه باین علت بود که خیال بورژوازی تقریباً راحت بود. بورژوازی و روحانیت، رهبری جنبش توده ای را در دست خود گرفته بودند. قدرتهای امپریالیست نیز بر ضرورت جایگزینی به توافق رسیده بودند و بالاخره نیروی مسلح و سرکوب به رهبری بورژوازی جنبش اظهار وفاداری و تمکین کرده بود. قطعاً اگر در همان ایام هم رهبری جنبش در دست طبقه کارگر قرار میگرفت، اوضاع شکل پیچیده تری پیدا میکرد و رژیم شاه می بایستی در یک جنگ داخلی طولانی تر و پیچیده تر سرنگون شود.

بهر حال، آنچه مسلم است، سرنگونی جمهوری اسلامی در جریان یک جنگ داخلی است. چرا که قیام مسلحانه علیه حکومت، هر شکلی که بخود بگیرد، چیزی نیست جز جنگ داخلی. حتی اگر طبقه کارگر با موفقیت مرحله سرنگونی رژیم را پشت سر بگذارد و قدرت را بکف آورد، باید باز هم در جریان یک جنگ داخلی، توطئه ها و خرابکاریهای نظام بورژوازی و دیگر مرتجعین را که از حمایت امپریالیسم نیز برخوردارند، درهم بکوبد و خنثی سازد. مشکل هم تنها دستجات باقیمانده رژیم، باند های نظامی سلطنت طلب و غیره نیست. مجاهدین خلق یک خطر فوق العاده جدی برای طبقه کارگر ایران و قدرت کارگران و زحمتکشان اند. نیروی مسلح این جریان از هم اکنون پشت مرزها کمین کرده است. باتمام این اوصاف، کارگران و زحمتکشانی که حکومت را سرنگون میکنند، این توان را هم دارند که دستجات مسلح وابسته به جناحهای مختلف بورژوازی را سرکوب و انقلاب را به پیش سوق دهند.

اجتناب ناپذیری جنگ داخلی

لذا جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است، اما نه از نوعی که آقای حکمت چشم اندازش را تصویر میکند، بلکه قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای برانداختن جمهوری اسلامی و تداوم مبارزه مسلحانه تا برچیدن بساط همه دستجات مسلحی که بخواهند در برابر انقلاب بایستند. این جنگ داخلی نه تنها وحشتناک نیست و ایران را به افغانستان تبدیل نمیکند بلکه بالعکس نجات بخش توده مردم و پیشرفت و تعالی بسوی یک جامعه انسانی است. اما خرده بورژوازی مرعوب از انقلاب زیر لافه و پوشش خطر تبدیل شدن ایران به افغانستانی دیگر، عملاً هرگونه جنگ داخلی را انکار میکنند. این روحیه خرده بورژوازی مرعوب از انقلاب است. کسی که از انقلاب میترسد و نمی خواهد صریح و روشن حرفش را بزند، علی العموم جنگ داخلی را انکار میکند و از زاویه اخلاقی به آن میتازد، اما کسی که مبارزه طبقات را قبول داشته باشد، کسی که از موضع مبارزه طبقاتی و نه صلح اجتماعی حرکت کند، میدانند که جنگ داخلی ادامه و نتیجه مبارزه طبقاتی در یک جامعه طبقاتی است. تمام انقلابهای بزرگ این را نشان داده اند. هرگز در تاریخ دیده نشده است که طبقه کارگر بدون یک جنگ داخلی بتواند قدرت را قبضه و آنرا حفظ کند. کمون پاریس، انقلاب سوسیالیستی اکتبر و تمام انقلابهای بعد مویب این امرند. این مطلقاً بداندن نیست که طبقه کارگر طالب قهر و جنگ داخلی است. این وضعیتی است که بورژوازی به طبقه کارگر تحمیل میکند. در همین ایران، دوران رژیم شاه را دیده ایم، در دوران جمهوری اسلامی هم وضع بر همین منوال است. جمهوری اسلامی هر خواست و هر مبارزه زحمتکشان را با قهر و سرکوب پاسخ میدهد. برای حفظ موجودیت خود به وحشیانه ترین شیوه های سرکوب متوسل شده است، لذا راه دیگری در برابر توده مردم باقی نگذاشته، الا اینکه بیک قیام مسلحانه سراسری برخیزند.

بنابراین برخلاف تصور سناریونیس ح ک ک، بررسی تمام شواهد موجود نشان میدهد که محتمل ترین چشم انداز تحولات در ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان و کسب قدرت توسط آنهاست. اما اگر بهر دلیل و علتی، طبقه کارگر نتواند هرچه فوری تر حکومت را سرنگون سازد، و سرنگونی رژیم بیش از پیش بتاخیر افتد، بدیهی است که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، جامعه سیر قهقرانی خود را ادامه خواهد داد و در چنین اوضاعی احتمال وقوع تحولات دیگر و از جمله از هم گسیختگی همه جانبه جامعه وجود خواهد داشت. نه تنها در این حالت، بلکه حتی چنانچه جمهوری اسلامی با یک قیام توده ای سرنگون شود، اما طبقه کارگر نتواند همومونی خود را بر جنبش اعمال و انقلاب را رهبری کند، بلکه جریانات بورژوائی مجدداً قدرت را بدست

خیابانی، در قیامهایی که اینجا و آنجا بوقوع می پیوندد، حضور کارگران و دخالت فعال آنها عیان و آشکار است. طبقه کارگر ایران، یک انقلاب را پشت سر گذارده و تجارب مهم و ارزشمندی کسب کرده است. این طبقه که از همان فردای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی پرچم مخالفت و اعتراض علیه آن را علناً برافراشت، با مطالبات ویژه خود در برابر رژیم قرار گرفت و خود را در شوراها متشکل کرد، دیگر همان طبقه کارگر دوران سرنگونی رژیم شاه نیست. از نظر تجربه و آگاهی فوق العاده رشد کرده است. قشر وسیعی از کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، در درون طبقه کارگر شکل گرفته و فعال اند. اتحاد و همبستگی کارگران نیز طی این چند سال دانما بیشتر شده است. درست است که طبقه کارگر ایران، اکنون تشکیلات واحدی را که نشان دهنده، قدرت متشکل، اتحاد و همبستگی آن باشد فاقد است، اما در شرایط سرکوب و اختناق، و فور اعتصابات در میان کارگران، آنرا بوضوح نشان میدهد. اگر مسئله مبارزه طبقاتی کارگران، اتحاد و همبستگی آنها نبود، آیا رژیم مرتجع جمهوری اسلامی به هیچ خواست کارگران تن میداد؟ اگر قدرت و مبارزه کارگران نبود، جمهوری اسلامی دست آوردهای معینی را که طبقه کارگر در مبارزه خود داشته است، تحمل میکرد؟ واقعیت مسئله این است که جمهوری اسلامی بویژه در دوران رفسنجانی تلاش نمود حتی برخی از دست آوردهای طبقه کارگر را از آن بگیرد، اما در نتیجه ایستادگی و مقاومت کارگران موفق نشد. طبقه کارگر هم اکنون در مقدم ترین جبهه علیه جمهوری اسلامی پیکار میکند، ممکن است بسیاری از نبردهای طبقاتی کارگران، سر و صدائی نداشته باشند، و اصلاً در سطح جامعه منعکس نشوند، اما قطعاً کوچکترین آنها جدی تر و کوبنده تر از نمونه های اطلاعاتی و نامه های سرگشاده ای است که گاه انعکاس وسیعی هم پیدا میکنند. تنها طبقه کارگر و مبارزه آن است که حرف آخر را میزند. باید با قطعیت گفت که اگر قرار است جمهوری اسلامی سرنگون شود، اصلی ترین و عمده ترین نیروی سرنگون کننده آن کارگرانند. در اینجا از نظر بحث توازن قوا، خرده بورژوازی دمکرات و انقلابی نیز در کنار کارگران است.

محتمل ترین چشم انداز کدام است؟

حکمت به « بحران سیاسی عمق یابنده » بعنوان یکی از زمینه های تبدیل ایران به یوگسلاوی یا افغانستان دیگر اشاره میکند، بالعکس، « بحران سیاسی عمق یابنده » حاکی از آن است که جامعه تشنه انقلاب است. این بحرانی است که از دل آن انقلاب زائیده میشود تا نجات، آسایش، رفاه و آزادی را برای توده مردم ایران بآرمغان آورد. این بحران از آسمان نازل نشده بلکه منتج از تشدید بی انتهای تضادهای موجود است. تجربه چندین سال گذشته به همگان نشان داده است که این بحران با حک و اصلاح در نظم موجود حل نمیشود. این بحران راه حلی را میخواهد که بایک دگرگونی ژرف و همه جانبه، تضادهائی را که به سرحد انفجار رسیده اند حل کند. این دگرگونی ژرف نیازمند یک انقلاب توده ای برای برافکندن حکومت و انجام تحولات بنیادی و رادیکال است. این که این بحران، یک بحران انقلابی است، از طریق این واقعیت نیز روشن است که هم اکنون نیروی را برای حل خود به صحنه فرا خوانده است که قادر به انجام آن می باشد. این نیرو، کارگران و زحمتکشان اند که هم اکنون به مبارزه ای علنی و رو در رو با رژیم برخاسته اند. افزایش اعتراضات و اعتصابات در کارخانه ها، تظاهرات و درگیری های مسلحانه، شورش ها و قیامهای پی در پی توده های زحمتکش در شهرهای مختلف، همگی حاکی از این واقعیت اند. این جنبش پیوسته اعتلاء یافته و می یابد و می رود تا جاییکه به سرنگونی حکومت قطعیت بخشد. اگر کسی تاکنون در این خیال خام بسر میبرد که « جمهوری اسلامی رژیم سلطنت » است که « ذوب بشود » یا هم اکنون تصور میکند که این حکومت خود بخود سقوط خواهد کرد، در پندار عبثی بسر برده است. جمهوری اسلامی رفتنی نیست، مگر از طریق انقلاب توده ای کارگران و زحمتکشان و اما این انقلاب حتی نمیتواند به سرنگونی رژیم قطعیت بخشد؛ مگر از طریق یک قیام مسلحانه خونین و پر کشمکش.

جمهوری اسلامی، بدون تردید تا آخرین لحظات حیات ننگین اش، با چنگ و دندان از موجودیت خود دفاع خواهد کرد، بنابراین طبیعی است که قیام مسلحانه شکلی طولانی تر و خونین تر بخود بگیرد. اگر رژیم شاه هم در یک قیام سریع و برق آسای توده ها سقوط کرد، نه از آن رو بود که نمیتوانست همانند جمهوری اسلامی

استدلالات آقای حکمت، فردامی ممکن است خواب برود و بگوید اگر در جریان سرنگونی رژیم « بیشترین احتمال » تبدیل شدن ایران به یوگسلاوی افغانستان است، و اگر استحال درونی رژیم که متضمن این خطر نیست، « منتفی » نباشد، پس راه نجات همان استحال درونی رژیم است که باید بآن امیدوار بود. خوب که دقت کنیم، می بینیم که منصور حکمت، بنام کمونیسم و کارگر، مبلغ همان چیز است که جمهوریخواهان ملی، حزب دموکراتیک مردم ایران و « اکثریت » مبلغ آن هستند. تفاوت در این است که آنها حرفشان را صریح می زنند، اما حکمت بشکلی پوشیده و غیر مستقیم همان حرفها را تکرار میکند. البته تفاوت دیگری هم وجود دارد که آنها امید خود را به رفسنجانی بسته بودند، اما اکنون که تر استحال آنها باشکست روبرو شده، آقای حکمت میخواهد، مردم را به استحال از طریق کودتا امیدوار سازد. سناریو نویسی ح ک ک، گویا هنوز متوجه نشده است که دوران این حرفها پایان رسیده و توده های کارگر و زحمتکش به نبرد برای برافکندن حکومت و بدست گرفتن زمام امور کشور بپا خاسته اند.

کارگران و زحمتکشان به امثال آقای حکمت خواهند گفت: خیر آقایان! به بهانه وقوع سناریوی سیاه، ما را از انقلاب ترسانید! استحال هم پیش کش خودتان باد! سناریوی سیاه سالهاست که در ایران وقوع یافته است. در این دوران صدها هزارتن از مردم ایران در یک جنگ ارتجاعی جان باخته اند. صدها هزارتن دیگر معلول و دیوانه شده اند. میلیونها تن آواره و بی خانمان گشتند. هزاران تن در درگیریهای مسلحانه داخلی جان باخته اند، دهها هزارتن بجزه اعدام سپرده شده اند. مردم از فرط فقر و گرسنگی جان میدهند و در بی حقوقی مطلق بسر میبرند. این مردم اکنون بپا خاسته اند تا باین دوران سیاه خاتمه دهند. هیچ سناریوی سیاه و سفیدی هم آنها را نمی ترساند، کسی که در کنار کارگران و زحمتکشان در جانب انقلاب قرار گرفته باشد، بعوض سرهم بندی کردن پایه هائی در مورد سناریوی سیاه و سفید و استحال و غیره و ذالک، باید مردم را به برپائی اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه سراسری برای برافکندن حکومت تشویق و ترغیب کند.

سناریوی سیاه و سفید آقای حکمت بیان چیز دیگری جز ترس و هراس خرده بورژوازی از انقلاب نیست. این روحیه، در همه جای نوشته بچشم می خورد. خرده بورژوازی مرعوب از انقلاب که منطق مبارزه طبقاتی را درک نمیکند، البته راه حلهای مضحک و خنده دار دیگری هم برای اجتناب از جنگ داخلی ارائه میدهد. از جمله دعوتی است که آقای حکمت از تمام جریانات وابسته به طبقات مختلف بعمل می آورند که « رسماً به حداقلی از اصول سیاسی و عملی در راستای اجتناب از سناریوی سیاه یا ختم آن متعهد شوند. » چه پیشنهاد خنده آوری! واقعا گویا، این آقا معنای حرفهای خودش را هم نمی فهمد یعنی نمی داند که سناریوی سیاهش محصول جبری یک بحران قدرت فوق العاده استثنائی است و این خلاء قدرت، جبرا همان چیزی را ببار می آورد که وی سناریوی سیاهش خوانده است. هیچ تعهد نامه ای هم نمیتواند، در اصل مساله تغییری پدید آورد. علاوه بر این، گفتار آقای حکمت بدین معنا نیز هست که مثلاً بورژوازی در « کنفرانس »، « لندن » و « پاریس » و غیره متعهد شود که اگر در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی طبقه کارگر قدرت را بدست گرفت، دست به سازماندهی باندهای مسلح و تحمیل جنگ داخلی به طبقه کارگر بزند. سوسیالیستهای تخیلی عهد عتیق هم، تا بدین حد از منطق مبارزه طبقاتی بی خبر نبودند. اما آقای حکمت میخواهد با قرارداد و تعهد نامه مسائل مبارزه طبقاتی را حل کند. اگر بخوایم همه اظهار نظرهای آقای حکمت را نقد کنیم، مقاله بیش از این بدرازا میکشد، لذا بحث را در همین جا خاتمه دهیم و یک نتیجه گیری کلی بکنیم.

در تقنی که نشریه کار ارگان سازمان ما، چهار شماره پیش از برنامه ح ک ک ارائه داد، بدستی نتیجه گرفت که ح ک ک برغم اینکه در حرف خود را جانبدار کمونیسم، طبقه کارگر و انقلاب معرفی میکند، در عمل رفرمیست است. اکنون باید گفت که منطقاً این رفرمیسم باید در تاکتیکهای این حزب خود را نشان دهد. « سناریوی سیاه و سفید » بیان چیز دیگری جز این اپورتونیسم در تاکتیک و جبن و هراس خرده بورژوازی و لیبرالی از انقلاب نیست.

بگیرند، در این حالت نیز، از آنجائیکه نمیتوانند به شیوه ای رادیکال برای حل بحران عمل کنند، نمیتوانند به خواستهای مردم پاسخ گویند، تداوم بحران حفظ خواهد شد، و در اینجا نیز، یکی از احتمالات از هم گسیختگی جامعه است. معزاً اینها همه احتمالات مربوط به وضعیتهای دیگر است. محتمل ترین حالت، یا « بیشترین احتمال » همان قیام مسلحانه کارگران و زحمتکشان برای برافکندن جمهوری اسلامی است.

سناریونویس، این محتمل ترین حالت را که علائم آن هم اکنون مشهود است نمی بیند. او اعتصابات کارگری، تظاهرات، شورشها و قیامهای دو، سه سال اخیر را نمی بیند، لذا محتمل ترین حالت از نظر او تبدیل شدن ایران به یوگسلاوی افغانستان است. اما همانگونه که دیدیم این تحلیل و این چشم انداز از واقعیات موجود جامعه برخاسته است. بلکه روحیه خرده بورژوازی مرعوب از انقلاب را بازتاب میدهد. خصوصیت بارز روشنفکر خرده بورژوا، در این است که بسیار حرف میزند، خودستائی میکند، لاف و گزاف میزند، اما همین که زمان عمل فرا برسد، پا بفرار مینهد. دقت کنید!

اوضاع در ایران بحرانی است. بحران سیاسی ژرف تر میشود. اعتراضات شکلی علنی بخود گرفته اند. اعتصابات کارگری روبه افزایش اند. در شهرهای مختلف، شورشها و قیامها بوقوع پیوسته است و اینها همه نشانه های انقلابی است که در حال فرارسیدن است. اما ح ک ک که زمانی در حرف از انقلاب کارگری صحبت میکرد، حالا که این انقلاب عملاً در حال فرارسیدن است، جا میزند. بعوض اینکه کارگران و زحمتکشان را به انقلاب ترغیب کند، به توده ها بگوید که باید متشکل تر و قاطع تر بمقابله با رژیم برخاست، به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه متوسل گردید و برای آنها تدارک دید، مرعوب و مایوس مردم را به آرامش دعوت میکند و میگوید « بیشترین احتمال » از هم گسیختگی و تجزیه ایران است. یعنی که شمره انقلاب هیچ بوج است. بدبختی و فلاکتی عظیم تر از دوران جمهوری اسلامی در پیش است. در عین حال با زبانی الکن، راه حلی هم دزبرابر مردم قرار میدهد که همانا « استحال » است.

موعظه استحال و صلح اجتماعی

در ظاهر امر، همانند استحال گرایان صریح اللهجه، از مردم خواسته نمیشود که به استحال درونی رژیم امیدوار باشند، اما عملاً چنین است. چرا که این تنها موردیست که نه از جنگ و خونریزی در آن خبری هست و نه از « تجزیه » ایران. آقای حکمت میگوید: « باید همینجا بگویم که بنظر من دگرگونی در رژیم منتفی نیست. هنوز یک ورق دیگر در آستین این رژیم هست. هنوز منطقاً یک حالت وجود دارد برای اینکه دگرگونی رژیم از داخل صورت بگیرد و حتی افتادن یکپارچه قدرت بدست نیروهای سیاسی خارج حکومت را ممکن کند. » اما چگونه؟ سناریونویس توضیح میدهد که یک روز خامنه ای به بهانه برقراری نظم و امنیت و غیره، نیروی مسلح را به صحنه فرا میخواند و قدرت را در دست آن قرار میدهد. بسیار خوب! تا اینجا چیز تازه ای نیست. هر زمان که جنبش تا بدان حد اعتلاء یابد که دیگر کنترل کردن آن بشیوه های موجود امکان پذیر نباشد، احتمال سرکار آمدن یک کابینه نظامی وجود دارد. اما منظور آقای حکمت چیز دیگریست. در داستانی که ایشان ساخته اند، ماجرا از این قرار است، که « خود خامنه ای » « هیاتی از نظامیان » را « بر سر کار می آورد » و یک کابینه نظامی تشکیل میشود. به آخوندها هم « اخطار » میشود که قدری کنار بکشند. یعنی « آخوندها. به پشت صحنه » رانده میشوند. یک رژیم اسلامی مثل « پاکستان سابق » پدید می آید. اما این مقدمه پروسه عملی استحال است. « رژیم نظامی اسلامی هم، روز خودش، با یک کودتای مهار شده به رژیم غیر اسلامی تبدیل میشود و حلقه موجودیت رژیم اسلامی بسته میشود. » نتیجتاً به خیر و خوشی ماجرا خاتمه می یابد. حقیقتاً این داستان آقای حکمت از داستانهای هزار و یک شب هم تخیلی تر است. اما بهرحال وی هدف معینی را دنبال میکند که همانا خواب کردن افراد عامی و امیدوار ساختن آنها به استحال درونی رژیم است. با این

زننده باد سوسیالیسم

تاریخ مختصر جنبش بین‌المللی کارگری ۶

پیدایش پرولتاریای صنعتی وانسجام پرولتاریا بصورت یک طبقه

۵ - شکل گیری جنبش سیاسی مستقل طبقه کارگر (ادامه)

پرولتاریای فرانسه و انقلاب فوریه ۱۸۴۸

از ۱۸۴۵ که آنت سیب زمینی ، بدی محصول و ترقی قیمت ها موجب وخامت بیشتر وضعیت مادی توده های زحمتکش، شورشهای گرسنگان و درگیریهای خونین گردید، و در پی آن فرارسیدن بحران اقتصادی ۱۸۴۷ که وخامت روزافزون اوضاع اقتصادی، افزایش بیکاری و کاهش دستمزدها را به بار آورد، سلطنت ژوئیه تدریجا با یک بحران سیاسی روبرو شد.

اپوزیسیون پرولتاریای که اوضاع را برای پایان دادن به حاکمیت اشرافیت مالی مساعد یافت، تبلیغات وسیعی را بخاطر رفرم انتخاباتی آغاز نمود. هدف پرولتاریای صنعتی از این رفرم، کسب اکثریت در پارلمان بود. اما لویی فیلیپ، گیزو نخست وزیر و مجلس، با رفرم انتخاباتی به مخالفت برخاستند. کشمکش بر سر این مسئله به تشدید بحران سیاسی انجامید. مخالفین حکومت با برپائی گردهم آئی های سیاسی خواستار اصلاحات شدند. حکومت برای کنترل اوضاع، یک گردهم آئی را که برای روز ۲۲ فوریه ترتیب داده شده بود، ممنوع اعلام کرد.

در این اوضاع، اپوزیسیون پرولتاریا، جا زد و اعلام نمود که تظاهرات برگزار نخواهد شد. اما توده های کارگر و زحمتکش که زیر فشار بحران اقتصادی وی حقوقی سیاسی جانانشان به لب رسیده بود، زیر بار فرمان حکومت و اپوزیسیون پرولتاریا نرفتند. توده های مردم به خیابانهای پاریس ریختند و دست به تظاهرات و سنگر بندی زدند. « مردم پاریس که از دست قهرمانان بزرگ پایه سرای مجلس پخشم آمده و از جین و زبونی این کوتاه بینان منزجر و غضبناک شده و در ضمن از بیکاری عمومی مداومی ناراضی بودند، اجازه ندادند که با آنها بازی شود. ظهر روز سه شنبه ۲۲ فوریه ۱۸۴۸ تمام اهالی پاریس بخوابانها ریختند. توده ها فریاد میزدند: مرگ بر گیزو، زنده باد رفرم. » (۵۱) انقلاب آغاز شده بود. مردم به مراکز پلیس یورش بردند و آنها را با آتش کشیدند. انبارهای اسلحه را مورد حمله قرار دادند و مسلح شدند. فردای آن روز، قیام ابعاد وسیعتری بخود گرفت و بخش گسترده تری از پاریس سنگر بندی شد. دامنه و ابعاد قیام بحدی رسید که در نیروی سرکوب نیز تزلزل و شکاف ایجاد نمود. گروهی از افراد گارد ملی به مردم پیوستند. ارتش دیگر توان روبروئی با مردم را از دست داده بود. لویی فیلیپ که اکنون وخامت اوضاع را درک کرده بود، با عزل گیزو، تلاش نمود تا اوضاع را تحت کنترل درآورد. اما دیگر دیر شده بود. چرا که ابتکار عمل دیگر نه در دست پرولتاریا بلکه در دست کارگران و زحمتکشانی بود که به نبرد مسلحانه در خیابانهای پاریس ادامه میدادند. نبرد تا فردای آن روز هم ادامه یافت. پادگانها به تصرف قیام کنندگان درآمد. دیگر جانی برای لویی فیلیپ و سلطنت نیز باقی نمانده بود. او صبح روز ۲۴ فوریه ناگزیر به استعفا فرار کرد. مردم به نشانه پایان سلطنت و پیروزی جمهوری، تخت سلطنت را در میدان باستیل به آتش کشیدند. مهذا نمایندگان مجلس هنوز در پی آن بودند که توده خردسال لویی فیلیپ را بر تخت سلطنتی که دیگر وجود نداشت بنشانند. در حالیکه بحث در مجلس بر سر این مسئله ادامه داشت، گروهی از مردم به مجلس حمله بردند. « کارگری کابیه ایست موسوم به ژولبرت، تفنگ خود را به سوی گروهی از نمایندگان نشانه رفت، مباحثه را متوقف نمود و فریاد زد: نمایندگی پس است! ما فرمانرواییم » (۵۲)

در نتیجه اوضاعی که کارگران اسلحه بدست دستگرا می جنگیدند و مراکز حساس را به تصرف درمی آوردند، اپوزیسیون پرولتاریا که سازمان یافته تر بود، یک حکومت موقت تشکیل داد تا زمام امور را تحت کنترل بگیرد. این حکومت موقت، حتی تا ظهر ۲۵ فوریه جمهوری را اعلام نکرد بلکه تنها زیر فشار کارگران ناگزیر به پذیرش آن گردید.

« تاظهر ۲۵ فوریه جمهوری هنوز اعلام نشده بود. در عرض همه وزارتخانه ها میان عناصر پرولتاریای حکومت موقت، میان ژنرالها، بانکداران و وکلای عدلیه ناسیونال تقسیم شده بود. اما کارگران این باز مضموم بودند تا نگذارتانمانند ۱۸۳۰ سرشان کلاه برود. آنها حاضر بودند مبارزه را از نو آغاز کرده و جمهوری را به نیروی سرنیزه تحمیل نمایند. راسپای با این پیام روانه شهرداری شد: بنام پرولتاریای پاریس به حکومت موقت فرمان داده میشود که جمهوری را اعلام نماید. اگر این فرمان تا دو ساعت دیگر عملی نگردد، راسپای با ۲۰۰۰۰۰ تن باز خواهد گشت. ... مهلت دو ساعته هنوز بسر نرسیده بود که بر درودیوار پاریس واژه های پرشکوه تاریخی نقش بست: جمهوری فرانسه! آزادی، برابری، برادری! » (۵۳)

بدین طریق، پرولتاریا با اقتدار مهر خود را بر انقلاب زد. ابتکار عمل پرولتاریا در انقلاب، پرولتاریا را ناگزیر به عقب نشینی و دادن امتیازاتی نمود. حتی برای آرام کردن کارگران، آلبر کارگر ولونی بلان، سوسیالیست تخیلی ظاهرا بعنوان نمایندگان کارگران در حکومت موقت جای گرفتند. در ترکیب حکومت موقت، لئو رولن روزنامه نگار نیز بعنوان نماینده خرد پرولتاریا به وزارت داخله منصوب شده بود. بنابراین حکومت موقت به تعبیر مارکس ارگان سازشی بود که در واقع، قدرت اصلی در دست پرولتاریا قرار داشت. مهذا هر جریانیه که در انقلاب شرکت کرده بود، « جمهوری را به سلیقه خود تعبیر میکرد. پرولتاریا که جمهوری را سلاح بدست بگف آورده بود، مهر خود را بر جمهوری زد و آنرا جمهوری اجتماعی اعلام کرد. » (۵۴)

در همان روز اعلام جمهوری، کارگران در برابر شهرداری پاریس جانی که حکومت موقت تشکیل جلسه داده بود، اجتماع نموده دست به تظاهرات زدند. یکی از نمایندگان کارگران موسوم به مارش، کارگر راه آهن، با تفنگی در دست، وارد مقر حکومت موقت گردید و از آنها خواست که بلا درنگ « حق کار » را تصویب کنند. در عین حال در عرض حالیه که به حکومت داده شد، از جمله خواسته شد که پرداخت یک حداقل تضمین شده، به کارگران و خانواده های آنها به هنگام بیماری و ناتوانی پذیرفته شود.

برغم اینکه مطالبه « حق کار » برای کارگران هنوز ناروشن بود و چنین مینمادند که در یک حکومت پرولتاریا تحقق آن امکان پذیر است، مهذا بیانگر احساسات و گرایشها ضد سرمایه داری

و ضد استثمار از سوی کارگران بود. کارگران خواستار یک شغل تضمین شده و زندگی شایسته وانسانی بودند.

حکومت ناگزیر شد، سندی را تصویب کند که در آن حق شهروندان به کار اعلام شده بود. فشار کارگران، همچنین حکومت را مجبور نمود، قوانینی را که پیش از این در مورد ممنوعیت تشکیل اتحادیه های کارگری وضع شده بود، ملغا سازد.

در سازماندهی مبارزه کارگران و طرح مطالبات آنها، مجمع مرکزی جمهوریخواه که در نخستین روزهای انقلاب توسط اگوست بلانکی ایجاد شده بود، نقش مهمی ایفا میکرد. پیشنهاد الغاء قوانین ضد اتحادیه ای به حکومت توسط این مجمع صورت گرفت. در ۲۸ فوریه نیز در روزنامه های چپ سندی منتشر گردید که از جمله امضاء کنندگان آن، پل دفلوت، تنودور دزامی و تعداد دیگری از انقلابیون مجمع مرکزی جمهوریخواه بودند. در این بیانیه که علاوه بر بیانکنسنتها، طرفداران فوریه و کابیه ایستها نیز از آن دفاع میکردند، تشکیل یک وزارتخانه کار خواسته شده بود. در این بیانیه چنین آمده بود: « جمهوری تنها یک شکل حکومتی بهتر است. مردم خواستار اصلاحات اقتصادی

و بهبود واقعی در شرایط مادی ومعنوی زندگی برای تمام کارگران اند. نظر باین امر، امضاء کنندگان درخواست میکنند که حکومت موقت بلا درنگ یک وزارتخانه برای پیشرفت و ترقی ایجاد نماید. این وزارتخانه باید سازمان موعود کار را تدارک ببیند و تمام آرزوهای برحق خلق را متحقق سازد. » (۵۵)

در همان روز، هزاران کارگر مسلح به نمایندگی از سوی انجمنهای صنفی دست به راهپیمائی به سوی مقر حکومت موقت زدند تا این درخواست خود را به حکومت ارائه دهند. حکومت موقت مجبور به پذیرش این خواست کارگران گردید و در ۲۹ فوریه یک کمیسیون حکومتی تحت رهبری لویی بلان برای حل مسائل کارگری ایجاد نمود. فردای آنروز ۶۰ هزار کارگر در برابر شهرداری پاریس دست

به تظاهرات زدند تا پیروزی خود را جشن بگیرند. حکومت موقت هر چند که با اجبار و اکراه باین خواست کارگران تن داد، اما اهداف و مقاصد خاص خود را نیز دنبال میکرد. هدف فوری حکومت موقت این بود که از فشار مستقیم کارگران بر روی خود بکاهد، آنها را از مقر حکومت موقت، جانی که روزانه هزاران کارگر در برابر آن دست به تظاهرات میزدند، دور کند و وی لویی بلان و کاخ

لوکزامبورگ بفرستد که کمیسیون مبیایستی جلسات خود را در آنجا تشکیل دهد. بقول مارکس « بدین ترتیب نمایندگان طبقه کارگر از مقر حکومت موقت تبعید شدند و بخش پرولتاریای حکومت موقت، قدرت واقعی دولتی و زمام امور اداری را مطلقا در دست گرفت و در کنار وزارتخانه های مالی، تجارت و خدمات عمومی، در کنار بورس و بانک یک کنیسه سوسیالیستی بنا گردید که خاخم های اعظم اش

لویی بلان و آلبر متعهد بودند، ارض موعود را کشف کنند. عهد جدید را بشارت دهند و پرولتاریای پاریس را مشغول گردانند. » (۵۶)

حکومت موقت در عین حال در ۲۷ فوریه، فرمان مربوط به تشکیل کارگاههای ملی را صادر کرده بود که از یکسو امتیازی به کارگران محسوب میشد و از سوی دیگر تلاشی برای مهار مبارزه کارگران بود. سوسیالیستهای تخیلی امثال لویی بلان در طرح تخیلی خود، کارگاههای اجتماعی را نهادهای در نظر میگرفتند که مبیایستی، کارگران در آنها بحسب رشته تخصصی شان بکارو داشته شوند. دولت منبع تامین مالی این کارگاهها باشد و بخشی از سود آنها در صندوق مالکیت اجتماعی پس انداز گردد. اما کارگاههای ملی حکومت، چیزی نبود، مگر موسساتی که در مالکیت دولت پرولتاریا قرار داشتند و مستخدمین آنها کارگران روز مزدی بودند که بقول مارکس به کار یکنواخت، خسته کننده و بیحاصل خاکبرداری با دستمزدی ناچیز میپرداختند.

با این وجود، کارگران، کارگاههای ملی را یک پیروزی برای خود در نظر میگرفتند. نه صرفا از آن رو که کمکی به بیکاران محسوب میشد، بلکه با این قصد که آنها را به یک نهاد اجتماعی تبدیل کنند. حکومت موقت هم با تشکیل کارگاههای ملی اهداف و مقاصد خود را دنبال میکرد. هدف فوری حکومت این بود که عجاتنا کارگران را در کارگاههای ملی مشغول کند و از دامنه کشمکش طبقاتی بکاهد. حکومت موقت در عین حال در این خیال بود که کارگران کارگاههای ملی را به آلت دست خود تبدیل کند و در برابر طبقه کارگر قرار دهد. تصویری که البته اشتباه از کارآمد و کارگران کارگاههای ملی به یک بخش متشکل علیه پرولتاریا تبدیل شدند. یکی دیگر از اهداف حکومت موقت از تشکیل کارگاههای ملی تحریک و بسیج خرد پرولتاریای شهر وروستا علیه کارگران و سوسیالیسم بود، که در این زمینه موفق شد و نتیجه آن را در تحولات آتی خواهیم دید.

در نخستین روزهای انقلاب، در حالیکه کارگران مسلح، عملا کنترل پاریس را در اختیار داشتند، حکومت موقت، حق رای عمومی برای مردان را پذیرفت. همچنین ناگزیر شد کارگران را به عضویت گارد ملی بپذیرد که تا این زمان منحصر به پرولتاریا بود. لذا « طی سه هفته پس از انقلاب فوریه تعداد افراد گارد ملی در پاریس تقریبا چهار برابر گردید (از ۵۷۰۰۰ به متجاوز از ۱۹۰۰۰۰).

اکثریت عظیم کارگرانی که در این دوره به گارد ملی پیوستند، اونفورم نمی پوشیدند، چرا که خود مبیایستی آن را بخرند. بنابراین پرولتاریا پاریس، تجدید قوای گارد ملی را چونان یک نیروی مسلح پرولتاریا در نظر میگرفت. » (۵۷) از همین روست که از این پس، تکیه اصلی خود را بر ارتش و سازماندهی گاردهای متحرک قرارداد. پرولتاریا که در تدارک سرکوب کارگران بود، کوشید که از میان پرولتاریای لومپن، یک نیروی مسلح علیه طبقه کارگر، بسپج کند. لذا حکومت موقت در ۲۵ فوریه فرمان سازماندهی این نیرو را تحت عنوان گارد متحرک صادر کرد. طبقه کارگر هنوز تجربه لازم را نداشت و نمیتوانست پی به ماهیت این تاکتیک پرولتاریا ببرد. بلکه بالعکس آن را یک گارد پرولتاریا در برابر گارد ملی پرولتاریا می پنداشت. مارکس در توضیح این مسئله مینویسد:

« انقلاب فوریه، ارتش را از پاریس بیرون انداخته بود. گارد ملی که از اقشار مختلف پرولتاریا تشکیل میشد، تنها نیروی حاضر بود. گارد ملی میدانست که بتهنائی از عهده پرولتاریا برنماید. علاوه بر این مجبور شده بود- اگر چه پس از مقاومت شدید و اشکالتراشیهایی بسیار - اینجا و آنجا بتدریج صفوف اش را بر پرولترهای مسلح باز کرده و آنها را به عضویت بگیرد. بنابراین فقط یک راه باقی میماند: تقابل بخشی از پرولتاریا با بخش دیگر.

حکومت موقت بخاطر این هدف، گارد متحرک را بوجود آورد. که مرکب از ۲۴ هنگ و فرهنگ مرکب از ۱۰۰۰ نفر بود - جوانانی بسن ۱۵ تا ۲۰ ساله - قسمت عمده گارد متحرک از پرولتاریای لومپن تشکیل میشد که در همه شهرهای بزرگ جماعتی کاملا متفاوت از پرولتاریای

موضعی سازشکار داشتند. « (۶۱)

در ماه آوریل با تشدید فشارهای حکومت علیه کارگران وتوطئه های بورژوازی ، ناراضیاتی وسیعا درمیان کارگران گسترش یافت . کارگرانی که درگرمه آتی انتخاب نمایندگی برای رهبری گارد ملی حضور یافته بودند ، بیانیه ای را تهیه نمودند که با اشاره به مطالبات مختلف کارگران ، از جمله خواستار الغاء استثمار شده بودند . کمیته مرکزی کارگران بخش سن از اتحادیه های صنفی دعوت نمود که دست به یک راهپیمایی بسوی شهرداری بزنند و بیانیه را به حکومت موقت ارائه دهند . روز ۱۶ آوریل حدود صد هزار کارگر دست به تظاهرات راهپیمایی به سوی شهرداری پاریس زدند . دراین ضمن ، بورژوازی در شهر شایع کرد که کارگران قصد دارند حکومت موقت را سرنگون کنند . دستجات مختلف مسلح بورژوازی بخیابانها ریختند و چندین واحد از نیروهای گارد ملی ، کارگران را مورد حمله قرار دادند . معهذ کارگران به راهپیمایی خود ادامه دادند تا دادخواست خود را به حکومت ارائه دهند . حکومت موقت ، اما این بار از پذیرش نمایندگان کارگران و دادخواست آنها سرباز زد . لذا کارگران آنرا به یکی از مقامات شهرداری تحویل دادند . این دادخواست در واقع نوعی اتمام حجت به حکومت برای تحقق خواستهای کارگران بود . این رویدادها نشان میداد که مبارزه طبقاتی بمرحله ای حساس نزدیک میگردد .

انتخابات مجلس موسسان با زمینه سازی ها ، توطئه ها و تبلیغات گسترده بورژوازی علیه کارگران ، سوسیالیستها و کمونیستها در ۲۳ و ۲۴ آوریل برگزار گردید . اوضاع تماما بنفع بورژوازی بود . ضعف جنبش کارگری در ایالات ، ناآگاهی دهقانان و تبلیغات گسترده بورژوازی و کلیسا علیه کارگران ، توده های وسیع خرده بورژوازی شهر روستا را در سراسر فرانسه به دنباله روی از بورژوازی کشانده بود . حکومت موقت که برای تامین مخارج خود یک مالیات ۴۵ سانتیمی برهرفرانک وضع کرده بود و این عمدها باری بردوش دهقانان بود ، در تبلیغات خود آنرا نتیجه کارگاههای ملی و ولخرجی کارگران معرفی کرده بود . بورژوازی درمیان دهقانان این ایده را جا انداخته بود که مخارج کارگاههای ملی برعهده دهقانان است ، تا بدین طریق دهقانان را در مقابل کارگران قرار دهد .

بقول مارکس : « اگر انقلاب ۱۷۸۹ با خلاصی دهقانان از عوارض فئودالی شروع شد ، انقلاب ۱۸۴۸ بخاطر خطر نینداختن سرمایه و حفظ ماشین دولتی ، شروع اش را بروستا نشینان با یک مالیات جدید اعلام نمود . » از این لحظه بیعد جمهوری دیگر برای دهقانان فرانسه بمعنای مالیات ۴۵ سانتیم بود . وپرولتاریای پاریس درنظرش درحکم ولخرجی بود که بخرج او جا خوش کرده بود . « (۶۲)

جناحهای مختلف جمهوریخواه وسلطنت طلب بورژوازی در مبارزه علیه طبقه کارگر یکپارچه عمل میکردند . کلیسا نیز نقش مهمی در تبلیغات و مبارزه بورژوازی علیه کارگران برعهده گرفته بود . کلیسا به عوام فریبانه ترین تبلیغات درمیان توده های وسیع خرده بورژوازی روی آورده بود و ادعا میکرد که کارگران و کمونیستها میخواهند زنان را اشتراکی کنند . بنابراین ، با توجه به مجموع اوضاع ، کاملا بدیهی بود که اکثریت عظیم کرسی ها در انتخابات بدست دستجات مختلف بورژوازی بیافتد . از میان ۸۸۰ کرسی نمایندگی ، کمتر از ۱۰۰ کرسی نصیب کارگران و جریانات دمکرات چپ گردید . پرولتاریا که در انقلاب فوریه سلاح بدست ، جمهوری را بکف آورده بود ، معهذ در این توهم پس میرید که میتوان با فشار به حکومت موقت آنرا به اتخاذ اقداماتی برای الغاء استثمار واداشت ، اکنون خودرادبرابر مجلسی میشد که وظیفه خود را بازپس گرفتن دست آوردهای طبقه کارگر و تسویه حساب با آن قراردادده بود . جریان انتخابات ، خشم و ناراضیاتی کارگران را افزون ساخت . درلیومگ « کارگران خشمگین گارد ملی بورژوازی را خلع سلاح کردند . بمدت دهفته شهر عملا تحت کنترل کارگران بود . امور شهر توسط کمیته ای متشکل از کارگران و خرده بورژوازی دمکرات رفق وفتق میشد . تنها پس از ورود نیروهای حکومت به شهر اوضاع تغییر کرد . آنها گارد ملی بورژوازی را از نو مسلح کردند و کمیته را منحل نمودند . » در روتن « کارگران دریابان آوریل بسلاح متوسل شدند . دربخشهای کارگر نشین سنگر بندی شد . نبرد بمدت چند روز ادامه یافت . گارد ملی روتن که کاملا مسلح بود ، تلفات کمی داشت درحالیکه ۱۱ کارگر درجا کشته شدند ، ۲۳ نفر در بیمارستان جان باختند و ۵۰ تن بشدت زخمی شدند . روزنامه کمون پاریس در سوم ماه مه نوشت : « در روتن بورژوازی پیروز شده است . نظم و قانون درمیان اجساد مردگان ، برقرار گشته است . سکوت ناشی از ترور در شهر فرمانرواست . » (۶۳)

درپاریس نیز اوضاع بشدت متشنج بود . مجلس موسسان بمحض تشکیل در ۴ ماه مه ، تسویه حساب با پرولتاریا را آغاز نمود . جناح سوسیالیست از حکومت کنار زده شد و یک کمیسیون اجرائی بجای حکومت موقت زمام امور را در دست گرفت . پیشنهاد تشکیل یک وزارتخانه مخصوص کار رد شد . کمیسیون لوکزامبورگ قدرت خود را بعنوان یک نهاد حکومتی از دست داد . بورژوازی با این اقدامات ویکرشته اقدامات ارتجاعی و تحریک کننده بعدی ، در تلاش بود که کارگران را به نبردی ناخواسته که توان اش را نداشتند بکشاند و اسلحه در دست مطالبات کارگران را رد کند . رویداد ۱۵ مه وحمله گروهی از کارگران رهبران آنها به مجلس ، این روند را تسریع نمود .

درپی سرکوب قیام مردم لهستان توسط پروس ها ، کارگران وکلوبهای دمکراتیک پاریس ، خواهان کمک فرانسه ب مردم لهستان شدند . بدین منظور « در ۱۵ ماه مه به ابتکار چند کلوب دمکراتیک ، نمایندگان صد اتحادیه صنفی که بخشی از کارگران کارگاههای ملی نیز ب آنها پیوسته بودند ، در میدان باستیل جمع شدند . آنها عازم کاخ بوربون شدند که مجلس موسسان در آنجا تشکیل جلسه داده بود . درراس راهپیمایان ، رهبران کمیته مرکزی کارگران بخش سن ، و سوسیالیستهای دمکراتیک امثال راسپای و سوریریه قرار داشتند . « (۶۴) راهپیمایان همین که بکاخ بوربون رسیدند ، به درون سالن کنفرانس وارد شدند . لویی بلان کوشید که کارگران را به ترک سالن وادارد ، اما نتیجه ای نداد . راسپای بیانیه کارگران را که تقاضای کمک به مردم لهستان را میکرد ، قرائت کرد . اگوست بلانکی نیز در دفاع از مردم لهستان وحل مسائل اجتماعی کارگران سخن گفت و رویدادهای روتن را مایه شرم حکومت موقت دانست . ترس و وحشت نمایندگان را فرارگفته بود . آنها بیم داشتند که ماجرای ۲۴ فوریه تکرار شود . دراین لحظه از میان جمعیت ، انحلال مجلس موسسان اعلام شد ولیست کابینه جدید که از سرشناس ترین سوسیالیستها ، کمونیستها و جمهوریخواهان جناح چپ تشکیل شده بود ، اعلام گردید . زمانی از این رویداد نگذشته بود که گارد ملی سررسید . کارگران را متفرق

صنعتی را تشکیل میداد . این جماعت میدان مشق همه نوع دزدی و تبهکاری بود . آدمهائی بدون شغل و حرفه معین ومعیش شان از زباله های جامعه ، ولگردانی بی سروپا وینابر مراتب فرهنگی ملت ، مراتبی که بآن تعلق میگرفتند ، مختلف ، بدون اینکه هرگز خصوصیت رجالگی شان منکر شوند ، درسین نوجوانی ، سینی که حکومت تجهیزشان کرده بود . مشخصا قادر به قهرمانی های چشمگیر و فداکاریهای بزرگ و اما نیز قادر به پست ترین اعمال جنائی و کثیف ترین خود فروشی ها بودند . حکومت موقت بهر یک از نفرت گارد متحرک روزانه یک فرانک و نیم میپرداخت . بهبارت دیگر آنان را باین قیمت میخرید . « بدین طریق پرولتاریای پاریس در مقابل ارتشی مرکب از ۲۴۰۰۰ جوان بیرومند وجسور قرار گرفت . ارتشی که از میان خود پرولتاریا بسپج شده بود . این بود که هنگام زره گارد متحرک درپاریس ، پرولتاریا فریاد زنده یاد درمیداد . پرولتاریا درگارد متحرک پیشاهنگان خود را در جنگهای خیابانی باز میشناخت . گارد متحرک درنظرش یک گارد پرولتاری ، در مقابل گارد ملی بورژوازی بود . اشتباه پرولتاریا بخشیدنی بود . « (۵۸)

دراین ضمن ، دراول ماه مارس کمیسیون لوکزامبورگ کار خود را بدون هرگونه بوجه و پرسنلی آغاز کرده بود . کمیسیون ، طرح لویی بلان را برای ایجاد وزارت کار ارائه داد که گویا رسانشش تحقق انقلاب اجتماعی ، الغاء استثمار و الغاء پرولتاریا بشکلی مسالمت آمیز با همکاری حکومت موقت بود . دراین طرح چنین پنداشته میشد که وزارت کار از طریق کمک به انجمن های تعاونی کارگران وگسترش آنها تدریجا موسسات سرمایه داری را کنار خواهد زد و سرانجام سوسیالیسم را جایگزین آن خواهد کرد .

در نخستین نشست کمیسیون لوکزامبورگ حدود ۲۰۰ کارگر به نمایندگی از سوی انجمنهای صنفی حضور یافتند . اولین مطالبه کارگران ، کاهش فوری ساعات کار بود . لویی بلان پیشنهاد کرد که برای بررسی این مسئله از کارفرمایان نیز دعوت بعمل آید . سرانجام دریک نشست مشترک ، کارفرمایان مجبور به پذیرش خواست کارگران شدند . سپس حکومت طی فرمانی ساعات کار را درپاریس به ۱۰ ودر ایالات به ۱۱ ساعت درروز کاهش داد . (۵۹) در مجموع ، کمیسیون لوکزامبورگ در تمام دوران موجودیت اش دارای خصلتی دوگانه بود . از یکسو مرکز تجمع و ترویج کارگران محسوب میشد و کارگران از طریق آن حکومت و سرمایه داران را برای تحقق خواستهای خود تحت فشار فرامیدادند . از سوی دیگر ، این کمیسیون بزر توهم و گمراهی را درمیان کارگران میپاشید و چنین الغاء میکرد که گویا دگرگونی اجتماعی درچارچوب نظم موجود ویا وجود حکومت موقت امکان پذیر است . نقش عمده را در این توهم پراکنی لویی بلان ایفا میکرد که درمیان کارگران از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار بود و بخش اعظم کارگران هنوز به او اعتماد داشتند . اعتقاد لویی بلان به اینکه دشمنی و مبارزه طبقاتی یک سوء تفاهم است و میبایست از طریق جلب همکاری سرمایه داران و ثروتمندان ، سوسیالیسم را بدون سرنگونی نظام سرمایه داری مستقر ساخت ، از او یک سوسیالیست - در فرمیت ساخته بود ، که نقش یک واسطه سازشکار میان بورژوازی و پرولتاریا را ایفا میکرد ، و کارگران را درچارچوب نظم موجود نگاه میداشت . اما پراتیک مبارزه طبقاتی بنحو روز افزونی چشم کارگران را بر روی واقعیات میگشود و آنها را بمقابله جدی تر با بورژوازی سوق میداد .

توام با رشد وگسترش مبارزه طبقاتی ، درمارس و آوریل بردامنه فعالیت کارگران و سطح آگاهی آنها افزوده شد . کارگران پاریس عموما دارای گرایشات سوسیالیستی و کمونیستی بودند و دراین چارچوب به گرایشات مختلف از سوسیالیسم تخیلی - سن سیمونیست ها ، پرودونیستها ، طرفداران لویی بلان و فوریه گرفته - تا کمونیسم تخیلی ، کابیه ویلانکی تعلق داشتند . از نظر سیاسی ، فعالیت کارگران عمدتا درکلوبهای دمکراتیک متمرکز بود که تعداد آنها به متجاوز از سیصد کلوب میرسید . تعدادی باشگاه نیز با عضویت صرفا کارگری بنیان نهاده شده بود که در واقع انجمنهای صنفی بودند که مطالبات اجتماعی و سیاسی را نیز مطرح میکردند . از این نمونه بود کلوب کارگران کارگاههای ملی وکلوب « برادری » که در ماه مارس تشکیل شدند . بعدا نیز فعالیتهای سیاسی کارگران در مجمع ساینندگان اتحادیه ها و کارگاههای ملی متمرکز گردید . (۶۰)

دراین دوره ، بر دامنه فعالیت های اتحادیه های صنفی نیز افزوده شد . یکی از مهمترین آنها مجمع سیاسی وشر دوستانه کارگران فلز و مکانیک بود که چندین شاخه حرفه ای را دربر میگرفت . اتحادیه های صنفی نقش مهمی درزیرساخت مبارزه کارگران در زمینه بهبود شرایط کار و زندگی ایفا نمودند . در نتیجه فعالیتهای این تشکلهای اقدامات مهمی در زمینه افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار صورت گرفت . درعین حال این تشکلهای در زمینه مسائل سیاسی نیز فعال بودند . از جمله ابتکار برگزاری تظاهرات عظیم ۱۷ مارس در مقابله با تظاهرات ضد انقلابی بخش بورژوازی گارد ملی در ۱۶ مارس و در دفاع از به تعویق انداختن انتخابات مجلس موسسان ، در دست اتحادیه های صنفی بود . مسئله از این قرار بود که کارگران وکلوبهای دمکراتیک برای مقابله با توطئه های ضد انقلابی بورژوازی و فعالیتهای عوامفریبانه آنها بویژه درمیان دهقانان که نیروی عظیمی را تشکیل میدادند ، حواستار به تعویق افتادن انتخابات شده بودند ، تا توده مردم فرانسه آگاهانه تر نمایندگان خود را انتخاب کنند . دراین اوضاع در ۱۶ مارس بخش بورژوازی گارد ملی با شعار مرگ بر لئوردرون دست به تظاهرات زد و به شهرداری پاریس حمله کرد . فردای آن روز دویست هزار کارگردست به یک تظاهرات راهپیمایی عظیم بسوی شهرداری زدند تا ضمن دفاع از جمهوری ، حکومت موقت را برای اخراج عناصر بورژوا از حکومت تحت فشار قرار دهند ، واز آن بخواهند تاریخ انتخابات گارد ملی و مجلس موسسان را بتعویق اندازد . جمعیت عظیم کارگران تنها هنگامی شهرداری پاریس را ترک کرد که لویی بلان به آنها قول داد ، حکومت موقت درخواستهایشان رامتحقق خواهد ساخت .

تحولات سیاسی کشور ومسئله انتخابات ، ضرورت ایجاد یک مرکز واحد ، برای رهبری جنبش رده ای را درمیان کارگران مطرح ساخته بود .

« پس از تظاهرات ۱۷ مارس ، کارگران پیشرو بویژه رهبران کارگران راه آهن وانجمن کارگران مکانیک بوضوح ، نیاز به ایجاد مرکزی که جنبش توده ای را رهبری کند ، تشخیص دادند . در واقع ، اکنون مسئله رهبری سیاسی مطرح بود . در ۱۸ مارس بنا به ابتکار کارگران راه آهن ، نمایندگان لوکزامبورگ بوری موقت کمیته مرکزی کارگران بخش سن را ایجاد نمودند . دریابان مارس نیز ، خود کمیته مرکزی تشکیل گردید که ۲۰ کارگر را برای انتخابات مجلس موسسان نامزد نمود . لویی بلان نیز ۱۴ نفر از میان سوسیالیستها و جمهوریخواهان باین لیست اضافه کرد که بسیاری از آنها

و تعدادی از رهبران تظاهرات از جمله راسپای، بلاتکی و یاریه نیز توقیف شدند. مارکس درازبایی این رویدادها چنین نوشت: «مجلس ملی منتخب ملت که روز ۴ مه ۱۸۲۸ گشایش یافت نمایندگی ملت را بعهده داشت. گشایش این مجلس پرخاش جانبداری بود علیه دعای روزهای فوریه و میبایست نتایج انقلاب را کاهش دهد و به مقیاسهای بورژوازی برساند. پرولتاریای پاریس که خصلت این مجلس را فوراً دریافته بود، چند روز پس از گشایش آن یعنی در ۱۵ مه تلاش بیهوده ای بکار برد تا موجودیت این مجلس را با توسل بزور منکر شود و آنرا منحل سازد. نتیجه روز ۱۵ مه بطوریکه میدانیم فقط این شد که بلاتکی و یاریانش یعنی رهبران واقعی حزب پرولتری برای تمام دوران مورد بررسی ما از صحنه اجتماعی طرد گردند.» (۶۵) مجلس موسسان که مصمم به کشتن پرولتاریا به مبارزه ای قطعی بود، اقدامات ضد کارگری و تحریک کننده خود را شدت بخشید. گروه آتی های توده ای ممنوع شد. اشکال تراشی برای عضویت در کارگاههای ملی آغاز گردید. تبعید کارگران به ایالات به بهانه انجام کارخاکبرداری شروع شد. رئیس کمیته کارمجلس، کنت دوفالو اعلام نمود که «کارگاههای ملی یک اعتصاب مداوم و سازمان یافته» و «یک مرکز تبلیغ خطرناک» اند. هرچه سریعتر بایستی منحل شوند و هر مقاومتی با زور سرکوب گردد. لذا در ۲۱ ژوئن بدستور کمیسیون اجرائی، کارگاههای ملی عملاً بسته شد. طبق مصوبه کمیسیون اجرائی، کارگران زیر ۲۵ سال بخدمت ارتش درمی آمدند و منمن ترها به ایالات اعزام میشدند. توده کارگر تازه از این توهم بیرون می آمد که میتواند درکنار بورژوازی به اهدافش تحقق بخشد. پرولتاریا اکنون درمی یافت که از همان نخستین منازعه بر سر سمبل ها، که پرچم سرخ را در مقابل پرچم سه رنگ بورژوازی بر زمین افکند و تنها باین قناعت کرد که به چوب پرچم جمهوری نوار سرخ بسته شود، تا درکنار منافع بورژوازی، منافع خود را متحقق سازد اشتباه کرده بود و یار دیگر میباید این پرچم را از نو، بایک قیام برفراز سنگرها باهتزاز درآورد. در برابر تعرضات بورژوازی به پرولتاریا، البته کارگران هم در این مدت آرام ننشسته بودند.

در اواسط ماه مه، در برابر مجلس موسسان بورژوازی، مسئله ایجاد کنوانسیون نمایندگان خلق از سوی کارگران مطرح گردید. اعضاء کنوانسیون می بایستی از میان کارگران و کلوبهای دموکراتیک انتخاب گردند. طرح این مسئله در واقع تلاشی برای ایجاد یک قدرت دوگانه بود. این نهاد دیگر نمیتوانست در آن اوضاع شکل بگیرد، اما خود این ایده بیانگر سلب اعتماد کارگران از بورژوازی و رهبران سوسیال - رفرمیست بود. در عین حال، تلاشهایی از سوی کارگران برای ایجاد یک مرکز سازماندهی واحد صورت گرفت. درحالی مارس، مجمع متحد اتحادیه های صنفی تشکیل گردید که یک مرکز سازماندهی و رهبری مهم محسوب میشد. مرکز مرکزی نمایندگان کارگاههای ملی بود که زودتر تشکیل شده بود.

مجمع متحد اتحادیه های صنفی، برای انسجام بخشیدن به فعالیتهای خود، در اوانل ژوئن، «روزنامه کارگران» را منتشر ساخت که مقالات آن سرشار از روحیه همبستگی، مبارزه جوی و نفرت از ستم و استثمار بود. در همان نخستین شماره در مقاله ای تحت عنوان، «خطاب به تمام زحمتکشان» چنین آمده بود:

«۲۴ فوریه، فقط یک پیش درآمد سیاسی درامی جلی بود که می باید به رهائی کامل و رادیکال تمام آنهاست که در کارمولد شرکت دارند بیانجامد.» «کارگرانی که زندگی خود را قربانی دفاع از حقوق ملت کردند، آرزویشان این بود که این کلمات «حق کار» که در بیانیه ها نوشته شده به واقعیت تبدیل گردند.» «اتحاد بهر شکل فقط پرچمی بود که تمام زحمتکشان به گرد آن جمع آیند.» «کلام و اندیشه استثمار از واژه نامه تمام نهادهای حکومت محو گردد و امتیازات بهر شکل آن هرچه سریعتر ملغا شوند.»

در همین شماره روزنامه، با کارگران کارگاههای ملی اظهار همبستگی شده و از بیانیه آنها در پاسخ به اکاذیب و تهدیدهای بورژوازی و مجلس موسسان حمایت و پشتیبانی بعمل آمده بود. از جمله گفته شده بود «ما با بیانیه شما توافق داریم. ما مستقیماً از اینکه شما از قبل ما را در جریان نگذاشتید. چرا که ما وظیفه خود میدانستیم، آنرا با شما امضاء کنیم. بدینخی ما و امیدهای ما یکی است و هر آنچه که برای آرمان مشترکمان انجام می پذیرد نباید از نظر ما دور بماند.» (۶۶) برغم تلاشهایی که از سوی کارگران بویژه مجمع متحد اتحادیه های صنفی و مجمع نمایندگان کارگاههای ملی، برای ایجاد یک تشکیلات واحد صورت گرفت، هنوز یک مرکز سازماندهی و رهبری واحد و عمومی شکل نگرفته بود که کمیسیون اجرائی فرمان بستن کارگاههای ملی را صادر کرد.

قیام ژوئن پرولتاریای پاریس

با فرمان ۲۱ ژوئن کمیسیون اجرائی، که متجاوز از صد هزار کارگر عضو کارگاههای ملی عملاً اخراج میشدند، برای کارگران راهی جز این یاقی نمانده بود که یا از گرسنگی بمیرند یا بقیام برخیزند. «بورژوازی پرولتاریای پاریس را مجبور به قیام کرد.» (۶۷) روز ۲۲ ژوئن بیش از صد هزار کارگر در اعتراض به این اقدام بورژوازی، در مرکز پاریس جمع شدند. گروهی از کارگران بسوی کاخ لوکزامبورگ به حرکت درآمدند که اکنون مقر کمیسیون اجرائی شده بود. پاسخی که به کارگران داده شد این بود که تصمیم کمیسیون اجرائی لازم الاجراست. یابه ایالات میروید، یا بزور میفرستیم. کارگران بمرکز شهر بازگشتند و در نزدیک پانتئون اجتماع نمودند. بر تعداد کارگران پیوسته افزوده شد. همین که شب فرارسید، به یکباره بخش وسیعی از پاریس سنگر بندی شد. کارگران پاریس برغم اینکه به گرایشات مختلف سوسیالیستی و کمونیستی تعلق داشتند، لحظه عمل که فرارسید، درنگ نکردند و متعدها در قیام شرکت نمودند. از ساعت ۱۰ شب ۲۲ ژوئن تا فردای آنروز متجاوز از ۵۰۰ باریکارد برپا گردید. سنگرینندی از قسمتهای شرقی و جنوب شرقی پاریس که عمدتاً کارگران در آنجا سکونت داشتند، شروع شد و در مدتی کوتاه خیابان سن دمی، پواسونیه، سن ماری، و راههای ارتباطی به محلات سن ژاک، سن مارسو و غیره سنگر بندی شدند.

نخستین درگیری پیش از ظهر ۲۳ ژوئن در نزدیکی سن دونی پیش آمد. یک واحد از نیروهای

مقاومت سرمخخانه کارگران در نخستین روز نبرد، بورژوازی را متوحش ساخته بود. مرتجعینی که پیش از آغاز قیام از سرکوب قهری برای درهم شکستن مقاومت کارگری سخن می گفتند، اکنون دچار ترس و هراس شده بودند. گروهی از نمایندگان، پیشنهاد کردند که مجلس موسسان به ورسای منتقل گردد که البته با مخالفت کاونتیک روبرو شد. سرانجام، مجلس موسسان چاره کار را در این دید که به کاونتیک اختیارات یک دیکتاتور داده شود. کمیسیون اجرائی منحل گردید و تمام امور اجرائی کشور در دست کاونتیک قرار گرفت. کاونتیک که روز ۲۴ ژوئن جامه دیکتاتوری را بر تن پوشانده بود، مصمم بود که با کمک خیل عظیم نیروهای کمکی که از ایالات رسیده بود و استفاده همه جانبه از توپخانه، مقاومت کارگران را درهم بکوبد. اما تا ظهر روز ۲۴ ژوئن، اوضاع بنفع کارگران بود. کارگران، شهرداری های نواری ۸ و ۹ را تصرف در آورده بودند و شهرداریانی از سوی خود تعیین نموده بودند. حمله برای تصرف شهرداری پاریس تشدید شده بود. کارگران خود را به شهرداری پاریس رسانده بودند. اما درحالی عصر، وضع تغییر کرد. شهرداری مجدداً به تصرف نیروهای دولتی درآمد. کاونتیک دستور داده بود، توپخانه را بجلو برانند، باریکادها و خانه ها را با توپ در هم بکوبند. طی این دو روز تلفات سنگینی به نیروهای مسلح بورژوازی وارد آمده بود و چند ژنرال که عملیات را رهبری میکردند، زخمی یا کشته شده بودند. معهدا، سیل آسا نیروی کمکی برای ژنرال کاونتیک می رسید. روز ۲۵ ژوئن یک نیروی عظیم نظامی دوست هزار نفره، در جبهه های مختلف دست بحمله علیه کارگران زدند. مرکز نبرد در میدان باستیل بود. بورژوازی با توپخانه وارد عمل شده بود. نبرد تمام روز در میدان باستیل ادامه یافت. کارگران با کمبود سلاح و مهمات روبرو شده بودند. آنها چندین قبضه توپ را از دشمن گرفته بودند، اما نمی خواستند از آنها استفاده کنند، چون متضمن خطراتی برای مردم و مساکن آنها بود. در این روز، کارگران تعدادی از مهمترین سنگرهای خود را از دست دادند. آخرین سنگر رزمندگان ژوئن که ده هزار کارگر از آن دفاع میکردند، حومه سن آنتوان بود. روز ۲۶ ژوئن، کارگران پس از نبردی قهرمانانه، این آخرین سنگر خود را نیز از دست دادند. قیام سرکوب گردید. طی این قیام حدود پانزده هزار کشته و زخمی شدند. بورژوازی با سرکوب قیام، بیرحمی را از حد گذراند. هرچه کارگران با اسرا با ملاطفت رفتار کرده بودند، بورژوازی بالعکس با قساوت عمل کرد. اسرای کارگر را بیرحمانه بگلوله بست. اعدا مهمای گسترده آغاز گردید. هرکس که اسلحه برداشته یا با لباس کارگری دستگیر شده بود، جابجا اعدام میشد.

«پس از پیروزی بیش از سه هزار تن از قیام کنندگان را کشتند و ۱۵ هزار نفر را بدون محاکمه تبعید کردند.» (۷۱) و حتیگیری بورژوازی علیه کارگران تا بدان حد بود که حتی ریکتور هوگو در مورد آن چنین اظهار نظر کرد: در روزهای ژوئن تمدن یا روشهای بربریت از خود دفاع کرد.

در جریان قیام ژوئن پرولتاریای پاریس، کارگران سراسر فرانسه، جانبدار پرولتاریای پاریس



اطلاعیه

جان پناهجویان در خطر است!

مطابق اطلاعات دریافتی، دولت ترکیه در پی تشدید اقدامات سرکوبگرانه خود نسبت به پناهجویان ایرانی، هم اکنون درصدد استرداد تعداد زیادی از آنها به رژیم جمهوری اسلامی برآمده است.

دراعتراض به این اقدامات ضد انسانی و دراعتراض به سکوت و برخورد غیر مسئولانه دفتر کمیساریای پناهندگان سازمان ملل در ترکیه، هم اکنون ۷۰ تن از پناهجویان ایرانی به همراه ۵۰ تن از فرزندان خردسال خویش در محل دفتر « حزب متحدسوسیالیست ترکیه » دست به تحصن زده و خواستار رسیدگی به وضعیت پناهندگی خویش شده اند. دفتر UN در ترکیه تا این لحظه هیچگونه پاسخ مثبتی به آنها نداده است و تحصن ادامه دارد.

خطر استرداد پناهجویان ایرانی به رژیم جمهوری اسلامی یک خطر جدی است که بایستی به هرنحو ممکن با آن بمقابله برخاست.

ما ضمن محکوم کردن این اقدامات سرکوبگرانه، یکبار دیگر توجه مجامع ذیربط بین المللی را به نقض آشکار حقوق متقاضیان پناهندگی در ترکیه و عواقب فاجعه بار استرداد پناهجویان ایرانی به رژیم جمهوری اسلامی جلب میکنیم. ما از همه سازمانها و نیروهای انقلابی و دمکرات میخواهیم که به هرنحو ممکن در برابر این اقدامات ضد بشری و سرکوبگرانه به اعتراض برخیزند.

۲۰ مرداد ۷۴

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بودند، حتی در برخی از شهرها نظیر ماری، لیون، روتن و غیره، کارگران برای برپایی قیام تلاش نمودند. اما این قیام ها محدود بود و سریعا سرکوب شدند.

قیام ژوئن پرولتاریای پاریس با شکست روبروگردید. اما روحیه مبارزه جوانی و اعتراض علیه نظم موجود در میان کارگران درهم نشکست. شکست ژوئن، قبل از هر چیز شکست تمام توهمات بورژوازی و خرده بورژوازی در میان کارگران فرانسوی، از جمله توهمات سوسیال - رفرمیستی بود. « پرولتاریا تازه پس از شکست اش به این حقیقت ایمان آورد که کوچکترین بهبود در وضعیت در محدوده جامعه بورژوازی خیالی بیش نیست. و این تخیل اگر بخواید بخود واقعیت بخشد، چونان جنایتی تلقی خواهد شد، پرولتاریا بجای خواستهائی که بکمک آنها میکوشید از جمهوری فوریه آوانس بگیرد، خواستهائی که ظاهرا پرشور و حرارت ولی در محتوی تنگ نظرانه و گذشته از آن بورژوازی بوده، این صلابت جنگ جسورانه و انقلابی را در داد: سرنگونی بورژوازی - دیکتاتوری طبقه کارگر. » (۷۲)

ادامه دارد

منابع

- ۵۱، ۶۸، ۷۰ - انقلابهای ۴۹-۱۸۴۸، مارکس، انگلس، ترجمه فارسی
 ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۹ - جنبش بین المللی طبقه کارگر، جلد اول
 ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۷، ۷۲ - مبارزات طبقاتی در فرانسه، مارکس، ترجمه فارسی
 ۵۴، ۶۵، ۷۱ - هجدهم برومر لوئی بناپارت، مارکس، ترجمه فارسی

اطلاعیه های مشترک

شش ماههای مرداد و شهریور سازمان ما به همراه حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، دو اطلاعیه مشترک انتشار داده است که در بخشهایی از آنها چنین آمده است:

همبستگی با پناهجویان متحصن در ترکیه

تحصن ۱۲۸ پناهجوی گریخته از جهنم جمهوری اسلامی در برابر مقر حزب متحد سوسیالیست ترکیه، امروز دومین هفته خود را پشت سر میگذارد. این پناهجویان با توسل به تحصن خواهان متوجه کردن افکار عمومی به خطر زندان و حتی مرگ در صورت بازگشت به ایران، و فشار نیروهای انساندوست و مترقی و سازمانهای بین المللی مدافع حقوق بشر، برای جلوگیری از تحویل آنان توسط دولت ترکیه به ایران هستند. ما ضمن محکوم کردن سیاست ضد دمکراتیک و غیر انسانی دولت ترکیه قویا با پناهجویان متحصن در ترکیه ابراز همبستگی کرده و خواهان خودداری دولت ترکیه از عودت آنان و تضمین امنیت و حقوق انسانی شان توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل هستیم.

۲۵ مرداد ۷۴، ۱۶ اوت ۹۵

سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

در شهریور ماه ۶۷ یکی از بزرگترین فجایع تاریخ ایران بدست سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بدستور مستقیم خمینی بوقوع پیوست.

کشتار دسته جمعی هزاران انسان در بند، که محکومیت بخش عمده ای از آنها به پایان رسیده و یا هنوز محاکمه نشده بودند، در زندانهای رژیم، چنان فجیع و هولناک بود که هرگز از خاطر وجدانهای بیدار و آگاه جامعه ما محو نخواهد شد.

جمهوری اسلامی که جز چپاول و غارت سرمایه ها و منابع ملی کشور و تحمیل افکار و عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی خود ارفماتی برای مردم مانداشته است، همواره حکومت خود را بر پایه کشتار، سرکوب و ترور، استوار داشته است. بازداشت لاینقطع آزادیخواهان، شکنجه و اعدام مخالفان و ترور رهبران و شخصیتهای سیاسی، ملی و اقلیتهای مذهبی در داخل کشور و شکار رهبران و کادربهای اپوزیسیون در خارج از مرزها، تماما در جهت مرعوب ساختن مردم و مهار مبارزه آنها و همچنین محدود کردن دامنه فعالیت و ایجاد رعب در صفوف مخالفین بوده است. اما برغم تمامی این تشبثات، نه مبارزات مردم بخاموشی گرانیده و نه موقعیت رژیم در داخل و خارج از کشور مستحکم تر گشته است. خیزشهای توده ای و مقاومت مردمی در اغلب شهرهای مهم، از اراک، شیراز، مشهد و تهران گرفته تا بوکان و سردشت، قزوین و تبریز و بالاخره انفجار وسیع توده ای اخیر در اسلام شهر، نمونه های بارز شکست رژیم در خاموش نگه داشتن مردم و نشان عدم تمکین توده های مردم بر سلطه اختناق آن میباشد.

امروز که بیش از ۷ سال از پاسبخ قهرمانانه شهدای قتل عام در جواب دژخیمان تفتیشگر رژیم میگردد، باید برای تمامی کسانی که به فدای بهتر ایران می اندیشند - که در آن حاکمیت واقعی و دمکراتیک مردم، جدائی کامل دین از دولت، رفع ستم ملی، جنسی و طبقاتی و نماین آزادیهای کامل سیاسی، صنفی و فرهنگی مستقر خواهد شد - روشن شده باشد که این مهم متحقق نخواهد شد مگر با گفتن « نه » صریح و قاطع به کلیت رژیم جمهوری اسلامی و تدارک شرایط سرنگونی آن، به عنوان مانع اصلی هرگونه تحول و پیشرفت در عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور.

ما باردیگر در سالگرد این فاجعه دردناک ضمن تسلیت به تمامی خانواده های گرامی و دردمند این شهدا، از تمامی اعضاء و هواداران خود میخواهیم در تمامی مراسم و اکیسیونهایی که بدین منظور برگزار میشود مشارکت و حضور فعال داشته باشند تا ضمن اعلام انزجار و محکومیت نسبت به سردمداران این جنایت، یاد این رزمندگان دلآور و مقاوم را گرامی داشته و بر تداوم راه آنها پای فشارند.

اول شهریور ۱۳۷۴

هر چه گسترده تر باد اتحاد عمل نیروهای مترقی و انقلابی

اخبار و گزارشات کارگری جهان

سوئد: کارگران فروشگاه زنجیره ای "Toys Rus" پس از سه ماه اعتصاب، موفق گشتند خواست خود مبنی بر پذیرش شروط مندرج در قرارداد دسته جمعی کارگران عضو اتحادیه فوق، را به کارفرمایان تحمیل نمایند.

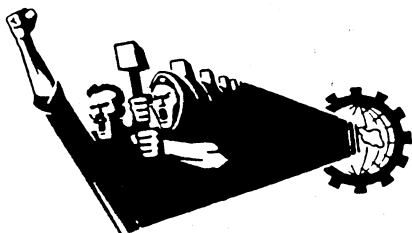
کمیته آمریکایی سازنده اسباب بازی "Toys Rus" از قبول شرایط مندرج در قرارداد دسته جمعی که عمدتاً حول شرایط فروش نیروی کار و تعیین دستمزد بود، امتناع می ورزید. اما اتحادیه کارگران بخش تجارت سوئد که بیش از ۸۰ درصد شاغلین این بخش را سازماندهی میکند، با برپائی اعتصابات، کارفرمایان را مجبور به عقب نشینی نمودند.

روز ۹ ماه مه سال جاری در شهرهای استکهلم، یوته بوری و مالو اعتصابات در این رابطه برپا شده بود. ضمناً اتحادیه های کارگری سوئد و دیگر کشورهای اروپائی از این اعتصابات حمایت نموده بودند.

فرانسه: روز ۹ اوت، رانندگان قطارهای مسافری پاریس - لندن در اعتراض به پائین بودن سطح دستمزدها، دست به يك اعتصاب ۴ روزه زدند که در اثر آن سیستم حمل و نقل بکلی مختل شد.

انگلستان: روز ۲۹ ژوئیه بیش از هشت هزارتن از نمایندگان و فعالین کارگران و کارکنان بهداشتی سراسری انگلستان که در اتحادیه همصدا متشکل هستند، در اعتراض به کاهش متوالی بودجه بهداشتی، روند خصوصی سازی، کاهش تعداد تختها و بخشهای بیمارستانها، تعطیل چندین بیمارستان و با خواست افزایش دستمزد، دست به اعتصاب زدند.

* طبق آمار منتشره از سوی اتحادیه جهانی کارگران بافنده، خیاط و چرمساز، هم اکنون ۸۰۰ میلیون کارگر در سراسر جهان بیکار هستند و این درحالیست که بیش از ۲۰۰ میلیون کودک در سنین ۴ تا ۱۲ سال مجبورند تحت وحشیانه ترین شرایط، روزانه ۱۴ تا ۱۶ ساعت به سخت ترین کارها تن دهند. هم اکنون در پاکستان، هندوستان و نپال، کودکان از ۴ سالگی در کارگاههای قالببافی وحشیانه استثمار میشوند.



بیش از صد کارگری فیلی پینی از یونان که در نتیجه تعطیل يك کارخانه نساجی صورت گرفت، روز ۲۳ ژوئیه سال جاری، صدها تن ضمن تجمع در مقابل سفارت فیلی پینی در یونان، خواهان لغو حکم فوق و برخورداری کارگران اخراجی از مزایای بیمه بیکاری شدند. در تداوم این حرکت اعتراضی، سرانجام کارگران فوق موفق شدند که ویزای اقامت خود را تمدید و از مزایای بیمه بیکاری برخوردار شوند. کارگران کارخانه نساجی " اسکندریه " که عمدتاً از کارگران مهاجر فیلی پینی، ترک، آلبانیایی، لهستانی و روسی میباشد، از اکتبر سال گذشته و با تعطیل تدریجی کارخانه، علیرغم داشتن سالها سابقه کار و پرداخت حق بیمه بیکاری از یونان اخراج شده اند. قوانین ضد کارگری در یونان، کارگران مهاجر را مجبور مینماید که به محض بیکاری، ظرف ۱۵ روز یونان را ترک نمایند، بدون آنکه از مزایای بیمه بیکاری بهره مند گردند.

آلمان: بدعوت اتحادیه فلزکاران آلمان (IG_METALL) هزاران تن از کارگران کارخانه اتومبیل سازی فولکس واگن در اعتراض به موج وسیع بیکارسازیها، روز ۲۹ اوت - که همزمان بود با پایان مذاکرات نمایندگان کارگران و کارفرما بر سر نحوه افزایش دستمزدها - دست به يك اعتصاب یکروزه زدند. همچنین در جریان این مذاکرات بخش اعظم ۹۷ هزار کارگر این کارخانه بابرپائی اعتصابات یکروزه در شهرهای مختلف آلمان به مخالفت با تصمیمات اخیر مبنی بر اخراج کارگران زدند.

مدیریت کارخانه اتومبیل سازی فولکس واگن که بزرگترین کارخانه اتومبیل سازی اروپا میباشد، اخیراً دست به يك تعرض وسیع علیه کارگران زده اند. این کارخانه قرار است تا سال ۹۸، ۳۰ هزارتن از کارگران (۳۰ درصد کل کارگران این کارخانه) را اخراج نماید. این درحالیست که با اخراج این عده، فشار کار و استثمار سایر کارگران افزایش مییابد. متعاقب تصمیمات اخیر مدیریت کارخانه، کارگران باید روزهای شنبه نیز همچون سایر روزها بسر کار رفته، بدون آنکه اضافه دستمزدی دریافت نمایند. اکنون با اجرای این سیاست، کارگران باید ۶ روز و تا ۴۸ ساعت در هفته کارکنند. اتحادیه (IG_METALL) در صدد تدارک یکرشته حرکتیهای اعتراضی علیه این اقدامات است. روزهای ۲۵ و ۲۶ اوت بیش از ۱۵ هزار کارگر کارخانه فولکس واگن در شهرهای ولفنبرگ و آمدن دست از کار کشیدند.

ترکیه: موجی از اعتصابات وسیع کارگری ترکیه را فراگرفته است. روز ۵ اوت سال جاری، بیش از صد هزار کارگر با تظاهرات در آنکارا، به محدودیت آزادی فعالیت اتحادیه ها اعتراض نموده و خواهان افزایش دستمزدها شدند. سه روز پس از آن، بدعوت فدراسیون سراسری اتحادیه های کارگری ترکیه Turk- İş، بیش از ۶۰۰ هزار کارگر در اعتراض به پائین بودن سطح دستمزدها و سیاستهای اقتصادی دولت که مستقیماً از سوی صندوق بین المللی پول دیکته میشود، دست به اعتصاب زده و خواهان رسیدگی فوری به مطالبات خود شدند. دولت ترکیه که نخست اعتصاب را غیر قانونی اعلام نموده بود، در هراس از گسترش این اعتصابات، وعده افزایش ۵٫۴ درصد به دستمزدها را داد. اعتصابیون اخطار نمودند که چنانچه این وعده عملی نگردد، دولت با موج وسیعتری از اعتصابات روبرو خواهد بود.

کاستاریکا: بیش از صد هزارتن از کارگران بخش دولتی از جمله کارگران نفت کاستاریکا، روز ۷ اوت در مخالفت با تغییرات پیشنهادی دولت در قانون کار این کشور، در سن خوزه دست به اعتصاب زدند. اعتصابیون ضمن راهپیمائی، مرکز دادگاه " حقوق بشر " آمریکا در سن خوزه را به اشغال خود درآوردند و اعلام نمودند تا دستیابی به مطالبات خود به مبارزه ادامه خواهند داد.

آرژانتین: بدنبال تشدید وخامت اوضاع اقتصادی و متعاقباً گسترش بیکار سازیها، روز ۱۰ اوت، قریب به ده هزار کارگر اخراجی در اعتراض به بیکارسازیها و تعویق در پرداخت دستمزدها، با سنگر بندی در خیابانهای " کوردوبا "، رفت و آمد در شهر رامختل نموده و سپس دست به راهپیمائی زدند. در " سالتا " نیز کارگران و کارکنان بخش دولتی، با يك اعتصاب یکروزه به عدم پرداخت دستمزد و حقوق ماه گذشته خود اعتراض نمودند.

پاناما: بدعوت ۴۹ اتحادیه کارگری از جمله کارگران ساختمان و کارگران مزارع موز در پاناما، روز ۴ اوت در اعتراض به گسترش بیکاری و محدودیت فعالیت اتحادیه ها، بیش از ۷۰ هزار کارگر در شهر پاناما دست به اعتصاب زدند، در جریان این اعتصاب، پلیس با شلیک گاز اشک آور، بسرکوب اعتصابیون پرداخت که در نتیجه ۳ کارگر کشته و بیش از ۳۰۰ تن دستگیر شدند.

یونان: در اعتراض به صدور حکم اخراج

پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر

بناحهای غالب و مغلوب ...

در رابطه با تحصیل رایگان و مدارس باصطلاح نبراتفاسی جداگانه پرداخته ایم و در فرصت های مناسب بعدی بازم بیشتر به آن خواهیم پرداخت اشالله و اما موضوع سنوآلهانی که از دانش آموزان هنگام ثبت نام میشود بنظر میرسد نه تنها مذموم است که پسندیده و میتواند مفید هم باشد چراکه اگر آموزگار بخواید در تعلیم و تربیت موفق باشد هر اندازه بیشتر از فضای ذهنی و روانی و محیط ناواندگی دانش آموزگاه باشد بهتر میتواند به وظیفه خود عمل کند و موفق تر خواهد بود.

موضع سلام واضح است و تفسیر خاصی نیاز ندارد. بقتیش و جاسوسی حتی در خصوصی ترین مسائل زندگی مردم از جمله اینکه نماز میخوانند یا نه و از جمله اینکه کدام برنامه های تلویزیونی را نگاه میکنند ، از نظر روزنامه سلام نه تنها اشکالی ندارد بلکه " مفید " هم هست . پاسخ به همین یک سنوال کافی بود که موضع روزنامه سلام را درباره اختناق و سرکوبی که برجای حاکم است روشن کند وقتی که دخالت و جاسوسی در خصوصی ترین مسائل زندگی مردم نیز مذموم نباشد بلکه پسندیده باشد ، آنوقت روشن است که روزنامه سلام تاچه میزان به آزادی بیان ، آزادی احزاب و از ایندست برای مردم معتقد است چون که صد آمد نودم پیش ماست . وقتی مردم برای آنچه در محیط خصوصی خانواده انجام میدهند بقتیش شوند ، تکلیف آزادی بیان و آزادی تشکیل احزاب که امری اجتماعی است ، روشن است . و روشن است که فریاد و آزادی روزنامه سلام ، فریاد اعتراض اینان به رانده شدن از حکومت است. آنان میخواهند سهم بیشتری در حکومت داشته باشند. مضافا اینکه دیرزمانی از تسلط کامل اینان بر کلیه ارگانهای حکومتی نگذشته است و مردم فراموش نکرده اند وقتی اینان برسروش مردم حاکم بودند ، چه سرکوب و خفقانی برجای حاکم بود. دعوی آزادیخواهی روزنامه سلام با جناح غالب حکومت ، جنگ خانگی است و گرنه تا وقتی که حکومت اسلامی بر سر کار باشد ، اختناق و سرکوب جزء لایتجزای سیاستهای آن خواهد بود و تفتیش و جاسوسی " پسندیده " و " مفید " . چه جناح " راست " غالب باشد و چه جناح روزنامه سلام .

* تشدید فعالیت باندهای سیاه

طی ماه گذشته موارد متعددی از حملات دسته جات حزب الهی و اوپاشان به جلسات سخنرانی ، روزنامه ها و کتابفروشیها صورت گرفته است . پس از حمله عده ای به دفتر " دانشجوی بسیجی " ، در ۲۵ مرداد سخنرانی محتشمی در دانشگاه تربیت معلم توسط این دستجات بهم زده شد . آنان با حمله به سالی که میبایست سخنرانی در آن صورت بگیرد ، مانع از برگزاری سخنرانی درسال شدند . هفته اول شهریور ، کتابفروشی " مرغ آمین " توسط همین دستجات به آتش کشیده شد . بهانه

حمله گویا انتشار یا فروش کتابی توسط این کتابفروشی است که در آن به ارزشهای جنگ طلبانه رژیم انتقاد شده است . آتش زدن این کتابفروشی سروصدای فراوانی پیا کرد چنانچه برخی از روزنامه های وابسته به رژیم از جمله کیهان و جمهوری اسلامی در قالب انتقاد از کتابفروشی نامبرده و گردانندگان آن مستقیم و یا تلویحا از به آتش کشیدن آن حمایت کردند . جنتی نیز در نماز جمعه تهران صریحا از این عمل اوپاشان حمایت کرد و گفت که در واقع این کار را باید نیروهای انتظامی انجام میدادند اما عدم اقدام به موقع آنها سبب شد که " امت حزب الله " خود وارد عمل شود . آتش زدن این کتابفروشی با انتقاد برخی از روزنامه ها از جمله روزنامه های اطلاعات و سلام مواجه شد .

روز ۹ شهریور نیز جمعی اوپاش و اراذل مقابل دفتر روزنامه سلام اجتماع کردند . آنان قصد ورود به داخل دفتر را داشتند و شعارهایی علیه گردانندگان روزنامه و در دفاع از آیت الله جنتی سردادند .

حملات اوپاش حزب الهی به دفاتر روزنامه ها ، به مجالس سخنرانی ، تظاهراتها و غیره امر تازه ای نیست . مردم ایران اینگونه اعمال باندهای حزب الهی را از او ان قیام ۵۷ تجربه کرده اند . در همان سالهای اول انقلاب که هنوز رژیم اسلامی توانسته بود بر اوضاع کاملا مسلط شود ، جلسه یا تظاهراتی نبود که از سوی نیروهای انقلابی یا نیروهای مخالف رژیم برگزار شود و با حمله اوپاش حزب الهی که به انواع سلاحهای سرد و گرم مجهز بودند روبرو نباشد . طی ۱۷ سال گذشته نیز موارد

گنبدیگی نظام حاکم و شکست ...

دراواخر ماه گذشته ۱۴۰۳۲ دلار بود که نسبت به رقم ۱۸۰۱۵ دلاری یعنی قیمت آن در ماه مشابه سال گذشته حدود ۴ دلادر هر بشکه کاهش داشته است . اگر صادرات روزانه نفت را حداقل ۲۰۵ میلیون بشکه در نظر بگیریم و عوامل دیگری نظیر کاهش ارزش دلار و غیره را هم دخالت ندهیم ، میزان درآمد نفتی رژیم روزانه ۱۰ میلیون دلار نسبت به سال قبل کاهش داشته است .

مسئله اصلی آنست که منابع مالی و ارزی رژیم هر مقدار که میخواهد باشد ، سوی دزدیها و حیف و میل آن توسط آخوندها و یا صرف آن در امور مذهبی و دینی و یا ترویج تروریسم و بنیادگرانی ، اساسا یادرجت تامین شرایط سرکوب توده مردم و طرح های نظامی - تسلیحاتی و امثال آن بکار گرفته شده و میشود و یا عملا در چارچوب فعالیت های سوداگرانه و تجارت ودالی و امثال آن در گردش بوده است . بخش زیادی از این درآمدها نیز میبایستی بعنوان اصل و فرع بدهی های رژیم به منابع مالی و شرکت های خارجی پرداخت شود . در طول سالهای برنامه پنجساله اول برغم همه تبلیغات کرکننده دولت رفسنجانی در زمینه سرمایه گذاریها و راه اندازی

متعددی از این حملات صورت گرفته و تعدادی از مخالفین حکومت توسط همین باندها سر به نیست شده اند . سازماندهی باندهای سیاه مختص جمهوری اسلامی هم نیست بلکه این جزئی از سیاست تمام حکومتهای ارتجاعی و سرکوبگر است که در وضعیت خاصی و در مقابله با مخالفین با سازماندهی باندهای سیاه رعب و وحشت را در جامعه حاکم گردانند . اما نکته قابل توجه در موج جدید حملات باندهای سیاه نخست عملیات پی در پی و مداوم آنهاست . بطوریکه در فاصله یکماه چندین مورد حمله توسط اینان صورت گرفته است . نکته دوم این است که اینبار حملات اینان از سرکوب قهری و فیزیکی مخالفین جمهوری اسلامی و نیروهای انقلابی فراتر رفته و دامنه اش چنان گسترش پیدا کرده که دامنگیر محتشمی ، روزنامه سلام و غیره نیز شده است . مساله تنها این نیست که جناب محتشمی که خود روزی از سازماندهندگان اصلی باندهای سیاه اوپاش قه بدست بود ، توسط این دسته جات که هم به سلاح و هم به الله و اکبر مسلح هستند ، از سخنرانی منع میشود مساله در این است که سازماندهندگان این دستجات شرایط را چنان بحرانی و خارج از کنترل می بینند که حتی نمیتوانند مخالفت خوانی امثال محتشمی را نیز تحمل نمایند . تشدید فعالیت باندهای سیاه وابسته به حکومت از یکسو بازتاب گسترش هرج و مرج در دستگاه حکومتی و از سوی دیگر بیانگر هراس سران رژیم از رشد دامنه نارضایتی و اعتراض ، گسترش جنبشهای توده ای و وخامت روز افزون وضعیت حکومت است .

صنایع و تولید و غیره ، " سهم تشکیل سرمایه ملی در تولید ناخالص ملی هیچگاه نتوانست از مرز ۲۱ درصد فراتر رود " و در همین دوره نیز " جمع اعتبارات بانکی که بمصرف سرمایه گذاری میرسد از مرز ۳۰ درصد کل اعتبارات و تسهیلات اعطائی بانکی فراتر رفته است " و " میزان سرمایه گذاری های مستقیم سیستم بانکی در فعالیت های تولیدی رقم ناچیزی معادل ۶٫۴ درصد از کل اعتبارات و تسهیلات بانکی بوده است " (رسالت ۱۴ مرداد ۷۴)

این بحث ها همگی نشان میدهد که این رژیم مطلقا نمیتواند بهبودی در اوضاع اقتصادی ایجاد کند . این بحث ها و نقل قول ها همگی حاکی از وخامت اوضاع صنایع و تولید و بطور کلی وخامت اوضاع اقتصادی است . این شواهد آشکارا بیانگر تعمیق بحران اقتصادی و ناتوانی رژیم در کاهش دامنه بحران است . این ها همه نشان میدهد که سیاستمداران نظام حاکم ، نظامی که از سر تا پایش فرسوده و گنبدیده است ، هرسایستی را که جهت باصلاح اصلاح و بهبود اوضاع و حل بحران پیشه کنند ، نه فقط اصلاح و بهبودی در کار حاصل نمیشود و به طریق اولی بحران بر طرف نمیکرد ، که خود این سیاست هابر عمق و دامنه بحران می افزاید و اوضاع اقتصادی را بشو ، ازیش ، و خم تر میکند .

یادداشت‌های سیاسی

مصاحبه ای در رابطه با

قیام زاپاتیست ها

* جناح‌های غالب و مغلوب رژیم مروته یک کریاسند

مطلب زیر ، ترجمه و تلخیص مصاحبه ای است با نمایندگان حزب کمونیست کوبا ، جبهه توپامارو و حزب کارگر برزیل در مورد " قیام زاپاتیستها و تاثیر آن بر اوضاع آمریکای لاتین " که در حاشیه پنجمین اجلاس احزاب و جریانات چپ آمریکای لاتین در اوروگون صورت گرفته است . درج این مطلب الزاما به معنای تائید همه نقطه نظرات مطروحه نیست . این مصاحبه در نشریه International View Point چاپ شده است .

سوال : تاثیر قیام زاپاتیستها در اول ژانویه ۹۴ ، بوضعیت چپ در آمریکای لاتین چیست ؟

★ خولیو مارنالاز از توپامارو - اروگونه : این قیام دارای دو ویژگی است . نخست آنکه نقش و مداخله بومیان در این قیام چشمگیر و عمده است و ثانيا خصلت مسلحانه این قیام است که هدف آن نه کسب قدرت که دفاع از الگوی خاصی از دموکراسی و قانون است .

این واقعه ای است که برنامه ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیستها (EZLN) فاقد هرگونه مطالبه سوسیالیستی است . مطالبات آنان ، در چارچوب سیستم موجود میباشد . از همینرو آنان برای تحقق این مطالبات سلاح بدست گرفتند . این ، پدیده نوینی است چراکه سابقا ، هدف مبارزه مسلحانه ، کسب قدرت سیاسی بود .

★ آبل پریتر از حزب کمونیست کوبا : قیام زاپاتیستها ، نمونه آشکاری است از انفجار بحرانی که نتیجه سیاستهای نئولیبرالی در آمریکای لاتین است . " زاپاتیسم " بازتابی است از نابرابری در آمریکای لاتین . این نشاندهنده این امر است که وضعیت در آرژانتین ، بولیوی و شیلی همان است که در برزیل و مکزیک . قیام زاپاتیستها نشان میدهد که نئولیبرالیسم در آمریکای لاتین و در سایر نقاط جهان ، جانی ندارد .

سوال : EZLN خود را پیشاهنگ نمی نامد . آیا این معرف تغییری در سبک کار چپ آمریکای لاتین است ؟ و این دیدگاه چه تاثیری بر آینده چپ خواهد داشت ؟

★ نماینده توپامارو : البته عملکرد یک جریان سیاسی نشاندهنده پیشاهنگ بودن یا نبودن آن است . آنچه مشخص است ، تکان عظیمی است که قیام زاپاتیستها در جامعه مکزیک بوجود آورده است . اما برای اظهار نظر قطعی پیرامون این قیام ، باید عملکرد دراز مدت آنان را بررسی نمود که این نیازمند زمان بیشتری است .

تاحدی جدی گرفت که آزادی خود این آقایان توسط " جناح راست " محدود شده و مشارکتشان در قدرت دولتی کم رنگ گشته است و گرنه اینان نیز به آزادی و دموکراسی همانگونه مینگرند که سایر جناحهای حکومتی . چندی پیش زمانی که ماجرای مخالفت ازورود دختران محببه به مدرسه در فرانسه مسئله روز بود ، روزنامه سلام - بازمه از موضع دفاع از آزادی - دولت فرانسه را شدیداً محکوم کرد که چرا ابتدائی ترین حقوق دختران مسلمان را نادیده میگیرد و اجازه نمیدهد آنان با پوششی که خود میخواهند به مدرسه بروند . یکی از خوانندگان روزنامه سلام متعاقباً از گردانندگان روزنامه پرسیده بود شما که از آزادی دختران محببه در فرانسه دفاع میکنید اگر دایران کسی بخواهد علیرغم قوانین و مقررات جاری بدون حجاب به مدرسه برود ، در این مورد چه موضعی دارید . روزنامه سلام بروال معمول بعد از صفرا و کبرا چینی طولانی حرف آخر را چنین زده بود که چون کشوریان قوانینش اسلامی است بنابراین رعایت قوانین اسلامی برای همه ضروری است !

تازه ترین مورد ، شکایت یکی از خوانندگان روزنامه سلام از سنوالاتی است که هنگام ثبت نام دانش آموزان در مدارس از آنها بعمل می آید این خواننده گفته بود " طبق قانون اساسی تحصیل رایگان است ولی ما علاوه بر اینکه برای ثبت نام فرزندانمان در مدارس باید مبلغی بپردازیم ، مورد تفتیش هم واقع میشویم ، از فرزند دانش آموز ما پرسیده اند که نماز میخواند یا نه و آیا برنامه های ماهواره ای رادیده است یا خیر ، آیامسنولین مدارس حق دارند چنین سنوالاتی از دانش آموزان بکنند ؟ جواب روزنامه سلام به این فرد چنین است :

صفحه ۱۵

کمکهای مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایید.

I.W.A.
6932641 Postbank
Holland

برای ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (القلیبتا) ، نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به آدرس زیر پست کنند.

Postfach 5312
30053 Hannover
Germany

KAR Organisation Of Iranian People's Fedaii Guerrillas (Minority)
No . 281 , Sep 1995